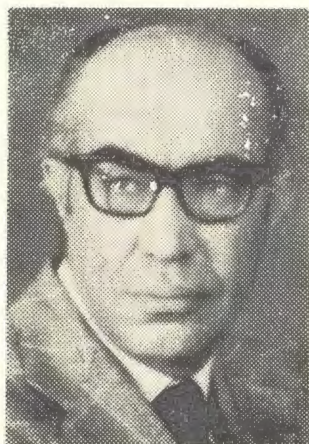
دربارهٔ زبان فارسی

دکتر رحمت مصطفوی



دکتر رحمت مصطفوی در نهم دیماه ۱۲۹۸ در تهران متولد شده ، لیسانس حقوق را از دانشگاه تهران و دکترای حقوق را از دانشگاه پاریس گرفته و دو سال نیز در دانشگاه کلمبیا (نیویورک) به‌آموختن ادبیات انگلیس پرداخته است.

نویسندگی را از دوره دبیرستان در روزنامه ستاره جهان شروع کرد و در روزنامه‌های تجدد ایران و ستاره ادامه داد ، و درسالهای دانشگاهی در روزنامه‌های ایران ، مهر ایران ، اطلاعات وکیهان مینوشت .

چند سالی به خدمات دولتی پرداخت و ازجمله ، بازرس وزارتی در وزارت دارائی ، و رئیس اداره اطلاعات وزارت امور خارجه بوده است.

به غالب اقطارجهان سفر کرده ، و سفر نامه‌های مربوط به اتحاد جماهیر شوروی، برزیل ، آرژانتین ، کانادا ، چین ، فرمز، ژاپون وعربستان سعودی را درکتابی به نام «گرد جهان» منتشر کرده است.

سایر آثاراو عبارتنداز «رنگین کمان»، «تهران‌دموکرات»، «خطا» ، «انتحار»، «معشوقه و دوست» ، «بحث کوتاهی درباره صادق هدایت».

بیش ازبیست کتاب دیگر نیز نوشته که همه یا درروشنفکر ویا درسایرمطبوعات‌منتشر شده ولی‌هنوزجداگانه چاپ نشده است

پس از ترک خدمت دولت ، حرفه‌ی وکالت دادگستری رابرگزید ومجله روشنفکر را تأسیس کرد که‌بیست‌سال منتشرمیشد.

چاپ دوم



بها : صد ریال



درباره زبان فارسی





درباره زبان فارسی

نوشتهٔ :

دکتر رحمت مصطفوی



تهران - ۲۵۳۵



تهران ـ خیابان ناصرخسرو ـ تلفن ۳۱۲۴۲۴

- دکتر رحمت مصطفوی
- ناشر : مؤسسه مطبوعاتی عطائی
- چاپ : چاپخانه پیام ـ تهران
- چاپ : دوم
- چاپ مجدد : با اجازه نویسنده

۱

درباره زبان

زبان یکی‌ازمهمترین عوامل زندگی انسانی است. ازقدیم ، انسان را حیوان ناطق‌گفته‌اند ، واکتشافات اخیر روانشناسی‌جزئیات‌این‌تعریف را نشان‌میدهد و تحلیل‌میکند، که چگونه به کمك زبان ، انسان تحول اساسی مییابد ، و از صورت حیوان به صورت انسان در میآید . به عنوان

نمونه‌کافی است توجه شود که بچه یك ساله انسان تفاوت زیادی با بچه یك ساله «شمپانزه» ، که ازهمه حیوانات به انسان نزدیکتراست ، ندارد ، واز این سن به بعد است که بچه انسان باقوه نطـق رو به انسانیت میـرود . بچه انسانی که به هرعلتی از نطق محروم بماند ، درهمان حال «شمپانزگی» میماند و هیچوقت به انسانیت نمیرسد.

زبان چه میکند؟

با چنین اهمیت حیاتی که زبان دارد ، شایسته است نظر کوتاهی به بهره گیریهای‌مختلفی که انسان ازآن‌میکند بیندازیم :

۱ـ زبان وسیله ارتباط بین افراد انسانی است . از احتیاجات روزمره گرفته (نان میخواهم ، در را باز کن) تا حالات نفسانی (خوشحالم ، عاشقم) همه جور اطلاع به وسیله زبان بین افراد رد وبدل میشود.

۲ـ زبان وسیله‌انتقال تجربه است. وقتی‌فیثاغورث جدول ضرب را اختراع کرد این تجربه را ، این علم را ، به وسیله زبان به اطرافیان خود منتقل کرد . درحقیقت همه کسانی که جدول ضرب را از فیثاغورث یاد گرفتند، اقلا ازجهت استفاده ازجدول ضرب ، هرکدام یك فیثاغورث شدند .

۳ـ به وسیله خط (وامروزه با بسیاری وسایل دیگر) این انتقال تجربه وعلم به وسیله زبان، گسترش فوق‌العاده‌ای در مکان و در زمان مییابد . باز هم از مثال جدول ضرب استفاده کنیم . وقتی جدول ضرب را فیثاغورث یا هریك از اطرافیانش روی صفحه کاغذی نوشت و توضیح داد ، این جدول سفر کرد و مورد استفاده همه یونانیان و همه کسانی که یونانی حرف میزدند قرار گرفت ، وکافی بود که در هر کشوری مترجمی این جدول را به زبان خود ترجمه کند ، تا همه ملل عالم ، همه افراد انسانی ، از جدول ضرب استفاده کنند. ملاحظه میکنید که ازنظرمکانی زبان چه نقش عظیمی بازی میکند . ما از علمی استفاده میکنیم که درانگلیس‌یا امریکا به دست میآید، وازتجربیاتی بهره میبریم که در ژاپون یا فرانسه به دست آمده است.

ولی مخصوصاً از لحاظ زمانی است که زبان بزرگترین خدمت را به انسانها کرده و در حقیقت تمدن را به وجود آورده است . تجربیات و معلومات هرنسل انبار میشود وبرای نسل بعد میماند ، ونسل بعد تجربیات و معلومات خود را به آن اضافه میکند و برای نسل بعد میگذارد ، و همینطور تا آخر . اختلاط دوگسترش مکانی و زمانی سبب شد که دانشهائی که در خاورمیانه به دست آمده بود به یونان منتقل شود ، و آنجا پیشرفت معجزه‌

آسائی کند ، و بعد دوباره به خاورمیانه و مخصوصاً ایران باز گردد و اینجا باز بشکفد و بر آن اضافه شود ، و باز به اروپا برود ... تا حالا قرن بیستم...

۴- و بالاخره زبان نقش اساسی درساختن شخصیت هرفردی ایفا میکند . به وسیله زبان است که هریك از ما با خودمان رابطه داریم ، به وسیله زبان خاطرات پیدا میکنیم ، به وسیله زبان تجربه و علم پیدا میکنیم ، به وسیله زبان، فکرمیکنیم وقضاوت میکنیم وتصمیم میگیریم. یك «گفتگوی درونی» دائما در ما ادامه دارد که حاصل وجود ما است، و وجود ما تا مقدار زیادی حاصل آنست.

زبان در جامعه و در جهان

توجه به همین کارهائی که زبان انجام میدهد تعدادی از خواص زبان را نیز روشن میکند.

برگردیم به همان لغت «جدول ضرب» و فرض کنیم این لغت امروز وارد زبان فارسی میشود . با ورود لغت «جدول ضرب» به فارسی، زبان فارسی تغییرمیکند، چیزی به آن اضافه میشود ، و بنابراین تمام ایرانیانی که قبل از ورود لغت «جدول ضرب» به زبان فارسی درگذشته‌اند ، اگربه طرزمعجزه‌آسائی سراز قبربرآورند و این لغت را بشنوند یا بخوانند ، انگشت حیرت به

دندان نادانی خواهند گزید ، و از آن سر در نخواهند آورد . این لغت « جدول ضرب » به خصوص ، وضع خاصی نیزدارد ، وآن اینکه خود از دو لغت ساخته شده است: « جدول » و « ضرب » . بنابراین ایرانی سراز گور در آورده ، حق دارد به خود بگوید « جدول را میدانم چیست ، معانی مختلف ضرب را هم میدانم ، اما ازجدول ضرب سر درنمی‌آورم » .

حالا مثال جاری‌تری بزنیم . فرنگی آلتی میسازد مشتمل بریك زین و دوچرخ و یك زنجیر و دو رکاب و یك دسته ، به طوری که وقتی کسی روی زین نشست و پا در دورکاب گذاشت و فشار آورد ، زنجیر میچرخد و چرخ عقب را به حرکت درمیآورد وچرخ جلو نیز درعین حال که با فشار چرخ عقب به راه میافتد به وسیله دسته به دست سوار مربوط است که به هرسو بخواهد آن را میچرخاند . ایرانی از این وسیله مفید و دلچسب خوشش میآید و هزار هزار از فرنگ وارد میکند و با بهره گیری از ذخایر مالامال زبان فارسی ، اسم « دوچرخه » را به‌آن میدهد . با ورود کلمه دوچرخه به زبان فارسی ، باز هم زبان فارسی تحول مییابد ، وسیعتر میشود . ولی ایرانی فرضی سر از گور در آورده ، این بار با مسئله جدیدی روبرو میشود و بدتر از سر در نیاوردن ، ممکن است به

اشتباه بیفتد. با شنیدن یا خواندن کلمه «دوچرخه»، ایرانی مرحوم ممکن است تصور کند هرچیزی را که دو چرخ داشته باشد حالا ایرانیها دوچرخه مینامند ، غافل از اینکه کلمه « دوچرخه » علم‌شده است برای ماشین مخصوصی، با شکل و طرزکار مخصوص.

و اما آنجاکه ایرانی ازآن دنیا آمده به‌کلی شاخ در میاورد وقتی است که کلمات تلفن وتلگراف وآسفالت واتومبیل را میشنود یا میخواند، که به ظن قوی به خود خواهد گفت ابن دیار دیگر جای ما نیست ، و دوباره به دنیای ابدیت باز میگردد.

توجه‌شما را جلب‌میکنم که با ورود کلمات «جدول ضرب» و « دوچرخه » و « تلفن » وغیره فقط زبان فارسی نیست که تغییر کرده است و وسیعتر شده است ، بلکه آنچه درحقیقت تحول‌یافته وابعاد نوینی‌پیدا کرده زندگی ایرانیها است . ایرانی که جدول ضرب میداند و دوچرخه سوار میشود واز محله‌ای به محله‌ای یا ازشهری به شهری تلفن میکند ، تلگراف میکند و روی خیابان اسفالت راه میرود وسواراتومبیل میشود ، با ایرانی که ازاین‌اطلاعات و این وسایل بی‌بهره است ، تفاوت دارد ، وهمین تفاوت زندگی ایرانیها است که در زبان فارسی منعکس میشود.

ملاحظه میفرمائید که زبان هم مثل جامعه، مثل فرد

انسانی ، مثل حیوان و درخت ، موجود زنده‌ای است که رشد میکند ، تحول پیدا میکند ، «زندگی» میکند، تغییر میکند .

زبان سعدی

بنابراین حرفی که بعضی با لحن غرور آمیزی میگویند ، که «ما هنوز به زبان سعدی حرف میزنیم»، نه فقط به هیچوجه غرورآمیز نیست، بلکه نشانه یکنوع عدم تحرك ، يك نوع سکون ، يك نوع توقف ، واحیانا يك نوع انحطاط است . مثل اینکه بگوئیم «ما هنوز مثل زمان سعدی زندگی میکنیم».

و حالا که صحبت «زبان سعدی» به میان آمد، که بی‌شك يك قله زبان فارسی است ، بد نیست این سئوال را طرح کنیم که «زبان سعدی» چیست ؟ جواب نسبتاً کافی به این سئوال نشان میدهد که تحولات و تغییرات زبان همیشه به دنبال وقایع صلح آمیزی از قبیل ورود «دوچرخه» و «آسفالت» پیش نمی‌آید و میتواند به صورتهای اساسی‌تر وحتی سهمگینی درآید.

برای یافتن این جواب باید چندین قرن از زمان سعدی به عقب برگردیم . عربها کشور ما را میگیرند و حکومت جابرانه خسود را برما تحمیل میکنند . تا چند

قرن همه کارهای دولتی به زبان عربی انجام میگیرد. همه مقررات به عربی ابلاغ میشود ، همه دستورها به عربی است ، وهرایرانی که کاری دارد ، شکایتی دارد ، گرفتاری دارد باید به عربی بگوید وبه عربی «اقدام کند». کتابها به عربی است، ودرسها به عربی است ، وعلمها به عربی است . عربی در شریانهای ملت ایران راه می‌افتد ونفوذ میکند ، و حقیقتاً یکی از امکانات تاریخ این بود که مثل بعضی کشورهای متصرفی اعراب ، که به هیچوجه عربی نبودند ، زبان عربی برملت ایران تسلط کامل پیدا کند و ما هم بشویم یك کشور عربی.

همه غرور ملت ایران ، همه اعتماد بنفس ملت ایران ، همه پشتوانه هزار وپانصد ساله فرهنگی وتاریخی و تمدنی ملت ایران در این جمله عتاب آمیز یعقوب لیث صفاری نهفته است ، که به شاعری که مطابق رسم زمان به عربی در مدح اوشعری سروده بودگفت:

ـ به زبانی که من‌نمیدانم چه ستایشی ازمن‌میکنی!

این جمله یکی ازبزرگترین جمله‌های تاریخ ایران است ، و روحیه‌ای که پشت این جمله است ، در همه ایرانیها بود ، از روستائی گرفته تا سردار ، و از شاعر گرفته تا پیشه‌ور . با این روحیه ، ملت ایران در مقابل زبان عربی مقاومت کرد ، چنان مقاومت سرسختانه و

شجاعانه‌ای که در زمانی که هنوز سلسله‌ها وامیران‌ایرانی به نام خلیفه حکومت میکردند ، زبان شیرین فارسی به سرعت مراحل رشد ونمو و شکفتگی را پیمود وبه زودی به صودت زبان زنده و پرنیرو و پرامکانی درآمد.

ولی یك واقعه خیلی مهم را در این میانه فراموش نکنیم ، و آن اینکه در این ماجرا ، و در این میدانهای جنگ ودر این دارالحکومه‌های عربی ، زبان پهلوی‌مرد. زبان پهلوی مرد ولی خوشبختانه و به همت ایرانیها، قبل از اینکه در گذرد فرزند برومندی به نام زبان فارسی از خود به جای گذاشت.

ملاحظه میکنید که وقتی میگوئیم زبان موجود زنده‌ای است، به تمام معنای کلمه است . زبانها به دنیا می‌آیند، زاد و ولد میکنند ، و میمیرند.

همین چگونگی مرگ زبان پهلوی و تولد زبان فارسی نمونه یکی دیگر از انواع تحولات زبان است . با توجه به اینکه زبان پهلوی را «پارسی میانه» نیزمینامند به هیچوجه مبالغه نیست اگربگوئیم درتمام‌طول «ماجرای عرب» ، ازقبل‌ازاستیلای اعراب تا رانده شدن‌اعراب، تا امروز ، ایرانیها همیشه «پارسی» حرف زده‌اند . به این معنی که هیئت و ترکیب و نهاد آریائی زبان ایرانی‌ها به جای خود ماند ، و فقط مقداری کلمات عربی وارد زبان

آنها شد و زبان فارسی به وجود آمد.

غسل تعمید

و باز نحوه ورود کلمات عربی به زبان فارسی، نمونه بسیارعالی است برای یك نوع تحول خیلی‌جاری و خیلی عمومی زبانها . مخصوصاً در این مورد اجازه میخواهم کمی بیشتر توضیح بدهم، زیرا تغافل از اصالت این تحول، و جهل به این اصل ابتدائی و بدیهی زبان‌شناسی، باعث اشتباهات و سوء تفاهمات متعدد میشود.

حقیقت اینست که کلمات عربی‌برای ورود به زبان فارسی «غسل‌تعمید» میشدند. آنچنان غسل تعمید میشدند که اگر اعراب آن کلمه را از دهان یك ایرانی میشنیدند (و یا حالا بشنوند) ابداً آن را نمیشناختند و نمی‌فهمیدند (و حالا نمی‌شناسند و نمی‌فهمند) . یك ایرانی وقتی میگوید «عصاره»، عرب اصلا این کلمه را نمی‌فهمد، زیرا خود او برای تلفظ آن، در مورد «ع» بادی‌که از نظر ایرانیها عجیب و مشکل و حتی خنده داراست درگلو میاندازد، و برای تلفظ «ص»، به‌کمك زبان و دندانها و با گرد کردن دو لب چنان سوت مضحکی میزند، که دهان ایرانی تابناگوش به خنده باز میشود. «عصاره» با ورود به زبان‌فارسی، درحقیقت «اساره» میشود. همچنین

است «ذلت»، «ضلالت»، «عبث»، «حظ»، ونظایر آن. گوش و دهان و حنجره ایرانی با این صداها آشنا نیست، و بهمین جهت حتی کلماتی ازقبیل «اساس» که تصورمیکنیم عیناً وارد زبان فارسی شده‌اند درحقیقت چنین نیستند، و طرز تلفظ «فتحه» و صدای «الفی» در زبان عربی به کلی با زبان فارسی متفاوت است.

و این تازه از جهت به اصطلاح «مادی» یعنی ظاهر کلمه و تلفظ آن است. در بسیاری موارد کلمات عربی چنان غسل تعمیدی از نظر معنا میشوند که عرب اگر مطلع بشود شاخ در می‌آورد. دهها کلمه عربی با ورود به زبان فارسی و «اقامت» در زبان فارسی، چنان معناهائی یافته‌اند که فرسخها از معنای دیار اصلی‌شان به دور است.

این از اصول ابتدائی و بدیهی زبان شناسی است که کلماتی که براثر عواملی از زبانی وارد زبان دیگر میشوند هویت‌اصلی‌خود را ازدست میدهند، اهل‌آن زبان و آن ملت و آن کشور میشوند، و بسته به طول «مدت اقامتشان» در این زبان، و احتیاجی که رفع میکنند از اجزاء لایتجزای آن زبان میشوند. زبانهای بزرگ و جهانگیری از قبیل فرانسه وانگلیسی نمونه‌های عالی این حقیقت هستند. فرانسویها اگر بخواهند کلمات لاتین و

یونانی را از زبان خود بیرون بریزند تقریبا زبان‌فرانسه‌ای باقی نمی‌ماند. و انگلیسیها از این شدیدتر، زیرا علاوه بر کلماتی که مستقیما از لاتین و یونانی گرفته‌اند، مقدار خیلی قابل ملاحظه‌ای از فرانسه گرفته‌اند، علاوه براینکه در چهار گوشه دنیا ودر هرزبانی، هر کلمه‌ای‌به دردشان خورده است ضبط کرده‌اند. کلمه فارسی «خاکی» به معنای رنگ خاکی، کلمه مالزی «آموك» به معنای یك نوع جنون آدمکشی، وکلمات فرانسوی الاصل «متن» (گوشت‌گوسفند) و «بیف» (گوشت گاو) به همان‌اندازه انگلیسی است که کهن‌ترین واژه‌های آنگلوساکسون. از هرچیز گذشته، اقتباس و ضبط کلمات و تعبیرها از زبانهای دیگریکی از وسائل مهم توسعه و غنای هرزبانی است.

ملاحظه کنید درپاسخ سئوال «زبان‌سعدی‌چیست؟» ازکجا راه افتادیم و به‌کجا رسیدیم.

ابومسلم و رودکی

خلاصه کنیم. تا اینجا سه عامل را در پیدایش «زبان سعدی» ذکر کردیم:

۱ــ عامل سیاسی و نظامی، یعنی حمله اعراب به ایران و استیلای چند قرنی آنها.

۲- عامل نیرومند روانی ومعنوی، ملی و فرهنگی و تاریخی ، که مانع تسلط ریشه‌دار اعراب برایران شد، و از جمله ، نهاد و ماهیت وترکیب زبان مادری ایرانیان را حفظ کرد.

۳- تحول زبان مادری ایرانیان برطبق قوانین عمومی زبانشناسی ، وپیدایش زبان نوین و زیبا و وسیع فارسی .

البته عوامل متعدد دیگری را نیزباید به این‌صورت اضافه کرد که متاسفانه این مقاله گنجایش آنها را ندارد و بنده فقط میخواهم یك عامل دیگر راکه مستقیم وغیر-مستقیم به خود سعدی مربوط میشود ذکر کنم، وآن نقشی است که نویسندگان و شاعران درتحول زبان ایفا میکنند.

نویسنده و شاعر ، یك نوع مخترع و مکتشفی است . نویسنده وشاعر ، فکر کشف میکند وفکر اختراع میکند ، و تعبیر اختراع میکنـد و تعبیر کشف میکند . کلمات و تعبیرات « بنی آدم » و « عضو » و « یکدیگر » ، همه قبل ازسعدی در زبان فارسی وجود داشتند. ولی این سعدی است که کشف میکند و اختراع میکند که « بنی آدم اعضاء یکدیگرند ».

زبان فارسی مقـدار زیادی مدیـون اکتشافات و اختراعات نویسندگانی است که چه در قیام ضد استیلای

عرب ، و چه در تکوین و تحول و توسعه زبان فارسی نقش اساسی داشتند. درکنار ابومسلم خراسانی ویعقوب لیث و اسمعیل سامانی و عضدالدوله دیلمی ، رودکی و منوچهری و فرخی و مسعود سعد و فردوسی جنگیدند ، تا ایران بماند و زبان فارسی شکوفا شود.

و ما که حال از «زبان سعدی» صحبت میکنیم ، مقصودمان زبانی‌است که با اکتشافات واختراعات شاعران و نویسندگان ایرانی روز به روز گسترده‌تر و غنی‌تر شد تا به سعدی رسید ، و آنوقت سعدی ، این خدای زبان فارسی ، مثل استاد مجسمه سازی که آخرین ظرافتها و آخرین نازككاریهـا را به عمل میآورد ، این زبان را تا سرحد کمال رساند.

به عمد است که بنده تعبیرات «سرحد کمال» و «مجسمه» را به کار میبرم ، زیرا توجه دقیق به معانی این کلمات ، یك نکته خیلی اساسی را روشن میکند.

از یك طرف تردیدی نیست که سعدی زبان فارسی را به سرحدکمال برده است.

ولی از طرف دیگرمیدانیم که زبان موجود زنده‌ای است، وموجودات زنده ، برطبق تعریفشان ، سرحد کمال ندارند ونمیتوانند داشته‌باشند. موجودزنده تحول‌می‌یابد، تغییر میکند ، و نمیتواند به یك صورت بماند.

زبان ، «مجسمه» نیست که آنرا به «سرحد کمال» برسانیم وسپس در موزه نگاه داریم.

با تطبیق این تعریفها واین بدیهیات، به این‌حقیقت میرسیم که درست است سعدی زبان فارسی را به سرحد کمال رسانده ، ولی به «چه سرحد کمالی»؟ به سرحد کمالی که در آن زمان میسر بوده است.

به قول بزرگمهر «همه چیزهمگان دانند، وهمگان از مادر نزادند».

هنوز «همگان» از مادرنزاده‌اند ، وبرطبق تعریف زندگی، زادن «همگان» الی‌غیرالنهایه‌ادامه خواهدداشت.

ولی‌از زمان سعدی‌تاکنون، عده‌ای ایرانی‌زاده‌اند، و عده‌ای از اینها ، هم اکنون زندگی میکنند.

از آن زمان تاکنون چه گذشته است؟

و امروز چه خبر است؟

۲

ماجرای دهشت‌بار زبان فارسی

روشن و مسلم نیست که مشروطه خواهان کلمه مشروطه را ازچه ریشه‌ای درست کردند ، از ریشه «شرط» یا از ریشه «شارت» فرانسه و «چارتر» انگلیسی.

هر کدام از این دو فرض صحیح باشد یك نکته مسلم است ، و آن اینکه مردم ایران دست به کاری میزدند

که برای آن کلمه معینی در زبان فارسی موجود نبود.

پنجاه و چند سال قبل از انقلاب مشروطیت، وقتی میرزا تقی خان امیرکبیر خواست مدرسه‌ای برای رفع احتیاجات مملکت ایجاد کند، غالب معلمین فرانسوی و به هرحال خارجی بودند. کتابها فرانسه بود و زبان تدریس نیز فرانسه. این از آن جهت بود که برای علوم به طور کلی، از فیزیك و شیمی و مکانیك و ریاضیات گرفته تا پزشکی و مهندسی، نه کتابی به زبان فارسی بود، و نه کسانی که از این رشته‌ها اطلاع داشته باشند متعددبودند (لازمه این اطلاع، تحصیل درفرنگ ودانستن زبان خارجی بود). زبان فارسی نیز برای ترجمه این کتابها و این علوم آمادگی نداشت، به این نشانی که مثلا اولین مترجمین کتابهای شیمی حتی «دو» ی فرانسه را در «اکسیددو کربن» «اکسیددوفر» و نظایر آن حفظ کردند، و حتی دست و پایشان لرزید که اقلا «ك» را از آخر کلماتی از قبیل «اسیدکربنیك» و «اسید نیتریك» بردارند و به جای آن راحت و آسوده بگویند «اسیدکربنی» و «اسید ازتی»؛ تا چه رسد به اینکه کلمات فارسی برای اسید و اکسید و کربن و ازت در دسترس داشته باشند.

وهنوز که هنوز است هروقت شما مترادف فارسی فلان تعبیر روانشناسی یا فلسفی را ازمتخصص صلاحیت‌دار

این رشته‌ها بپرسید غالباً با تعدادی لیت ولعل واگر وشاید روبرومیشوید. خلاصه اینکه غالب این تعبیرات یا هنوز فارسی ندارد ، و یا به هرحال هیچ تعبیری برای‌آنها علم نشده است .

چشم اندازی وحشت‌انگیز

بهیچوجه مبالغه نیست اگربگویم که این سه نمونه سه قطره است از یك دریای عظیم . نه صد وبیست سال قبل در زمان تاسیس درالفنون، نه هفتاد سال قبل در زمان انقلاب مشروطیت ، و نه امروز ، زبان فارسی آماد گی و فعالیت در دنیای معاصر را نداشت وندارد.

و از نظری وضع زبان فارسی در حال حاضرخیلی سخت‌تر از صد و بیست سال قبل وهفتاد سال قبل است. در صد و بیست سال قبل ، دارالفنون مدرسه کوچکی بود در خیابان ناصریه در تهران ، و تقریباً ربطی به زند گی عمومی مردم ایران نداشت ، ومردم ایران با نوع زند گی که میکردند ، به بیش ازفارسی آن روزاحتیاجی‌نداشتند. در زمان مشروطیت هم مسائل حـداکثر بین چهارصد ، پانصد نفر حل و فصل میشد (و غالباً کمتر) و باز هم مردم با نوع زند گی که داشتنـد میتوانستند حوائجشان را با فارسی موجود رفع کنند.

این خیلی فرق دارد با ایران امروز، که جست‌زده است وسط قرن بیستم، تک‌تک افرادآن اقلا به انواعی با قرن بیستم تماس یافته‌اند و در آن زندگی میکنند. از پزشک ومهندس گرفته، تا دانشجوی دانشگاه، تا سپاهی‌دانش ، تا روستائی بهره‌مند ازاصلاحات ارضی، تاکارگر صنعتی ، همه اینها نه فقط ازنظراشتغال و حرفه‌شان، بلکه از نظر زندگی شخصی و احتیاجات روزمره‌شان ، اقلاً تا حدودی قرن بیستمی هستند.

سراشیب سقوط

چطور شدکه این طور شد؟

چطور شدکه زبان فارسی به چنین روزی افتاد؟

جواب این سؤال به همان اندازه که وحشتناك و خفت‌آور است ، روشن و ساده است : بعد از سعدی و حافظ ، که دیگر شعر و نثر فارسی نیز به چنین قله‌هائی نرسید، دوران انحطاط سیاه ونکبت‌باری درهمه رشته‌های علمی درایران شروع شدکه همچنان ادامه یافت تا اولین تماسهای ایران با مغرب زمین . بیش از پنج قرن، دانش در ایران تعطیل بود ، فکرعلمی در ایران وجود نداشت.

واز بد روزگار ، این دوران انحطاط علمی ایران مصادف بود با یکی از درخشانترین دوره‌های علمی و

فرهنگی‌اروپائیان. ازهمان زمان سعدی مقدمات «رستاخیز علمی و فرهنگی» در ایتالیا و اروپا فراهم میشد و تقریباً مصادف با در گذشت حافظ رستاخیز شروع به‌شکفتگی کرد ، وپس ازیکی دوقرن که اروپا حیات فرهنگی‌نوینی یافت با اشخاصی نظیر «فرانسیس بیکن» و «گالیله» و بعداً «دکارت» و «نیوتون» اروپائیان درخطی افتادند که امروز آنها را به جائی رسانده است که می‌بینیم.

چطور ممکن است زبانی که از همه این تحولات وپیشرفتها بدوربوده است، قدرت و آمادگی بیان ونمایش و «حمل» این تحولات و پیشرفتها را داشته باشد؟

اینست ؛ و امروز ما اینجائیم که هستیم.

حالا چه باید بکنیم؟

قبل از اینکه به بررسی این مسئله بپردازیم لازم است به «بدشانسی» بزرگی که زبان فارسی نه فقط در بدوپیدایشش ، بلکه دراوج شکفتگیهایش نیز آورد اشاره کنیم که ضمنا شاید توضیحی برای‌این دوره ممتد انحطاط علمی وفرهنگی نیز باشد.

ایران مرکز علم دنیا

میدانید که ، قبل از شروع این انحطاط ، ایران مرکز علم دنیا بود. بزرگان و نوابغی از قبیل رازی و

ابن‌سینا و ابوریحان بیرونی و خیام با استفاده از میراث یونان، دانشهای انسانی را در رشته‌های مختلف، از ریاضیات و طبیعیات و پزشکی گرفته تا فلسفه و نجوم و جغرافیا وغیره به قله‌های تازه‌ای رساندند. حتی در زمان خود سعدی، خواجه نصیرالدین طوسی مظهرعلم ودانش ایرانی و علم و دانش جهانی بود.

ولی همه این بزرگان، به عربی درس می‌خواندند و به عربی کتاب مینوشتند. همه مطالعات علمی ایرانیها، همه کوششها و کاوشها و اکتشافات و اختراعات آنها، به زبان عربی به عمل آمد. و این گنجینه کم نظیر علمی هیچوقت در زبان فارسی منعکس نشد، و آنجاها که شد به قدری قلیل بود که تقریباً به حساب نمیآید.

اینجا لازم است پرانتزی باز کنم وتوضیح کوتاهی درباره انواع ودرجات زبانها بدهم. زبانها ازنظراهمیت و توسعه به درجات مختلف تقسیم میشوند. پائین‌ترین آنها «لهجه» است که تقریباً زبان مستقلی نیست وشعبه‌ای است از یك زبان اصلی، و همین طور که بالا برویم به زبان «قبیله‌ای» و منطقه‌ای برمیخوریم تا بالاخره میرسیم به زبان «ملی» یعنی زبانی که ملت نسبتاً مهمی به آن تکلم میکند و احتیاجات مختلف خود را با آن برمیآورد. برفراز همه اقسام زبان، زبان «تمدن» قرار گرفته است؛

یعنی زبانی که حاوی یك تمدن گسترده و وسیله یك تمدن گسترده است ، گسترشی که غالباً صورت بین‌المللی و جهانی بخود میگیرد، ازقبیل ، مثلاً امروز، زبان‌انگلیسی یا زبان فرانسه.

در زمانی که ایران مرکزعلم دنیا بود ، علم ایرانی به زبان عربی‌تجلی‌میکرد وهیچوقت درقالب زبان فارسی قرار نگرفت ، و بهمین جهت زبان فارسی ، هرقدر هم زیبا و گسترده وعالی شد، هیچوقت به درجه «زبان‌تمدن» نرسید . «زبان تمدن» ایرانیهای آن روز ، «زبان تمدن اسلامی» یعنی عربی بود.

در نتیجه این وضع اسفناك به وجود آمد که زبان فارسی هیچوقت در سراسر تاریخ خود زبان علمی نبوده است ، و همیشه ازعلم خالی بوده است.

آیا این عامل ، یعنی «اجنبی بودن» زبان علمی ایران ، در انحطاط علـوم در ایران موثر بوده است ؟ و ایرانیان‌ازاین‌جهت ازعلوم روی برگردانده‌اند که میبایستی به زبان خارجی علم بیاموزند ؟ البته این فرضیه بعید به نظر میرسید ، زیرا عربی همیشه تا همین اواخر در ایران معمول بوده وتعداد زیادی ازحوائج اجتماعی ما را رفع میکرده ، از فرائض مذهبی گرفته تا احکام اجتمـاعی و تجاری ، وبه هرحال دربعضی رشته‌ها ایرانیان‌به مطالعات

عربی خود ادامه داده‌اند . از طرف دیگر اروپائیان نیز عیناً همین وضع ما را داشته‌اند و تا قرنها همه علوم به زبان لاتین بود ، واین مانع از آن شد که دانشها پیشرفت سریع کنند و بعداً به زبانهای ملی بر گردان شوند و به گسترش خود ادامه دهند.

ولی این هم خیلی باورنکردنی وعجیب وغیرقابل توضیح است که ملتی طی‌چند قرن چنان پیشرفتهای علمی کند که مرکز علم دنیا شود ، و بعد ناگهان همه این علم دود شود وبرود به آسمان. نه خانی آمد ، نه خانی رفت .

این شوخی تاریخ هم بی‌نمك نیست که عربها که ما علوم خود را به زبان‌آنها نوشته بودیم نیزعین‌ما توقف کردند وهمپالکی انحطاط ما شدند.



حالا چه باید کرد؟

قبل‌از هرچیز باید متوجه اهمیت حیاتی‌این بحران بود . نه تعبیر « بحران » را در این مورد باید سرسری گرفت ، و نه صفت « حیاتی » را . حقیقت امر اینست که « بحران زبان » در حال حاضر بحران خیلی خطرناکی

است که «حیات» ملت ایران را ، زندگی ملت ایران را تهدید میکند.

خلاصه مطلب اینست که به علت این وضع زبان فارسی، نه فقط رابطه ملت ایران با قرن بیستم، با دنیائی که در آن زندگی میکند ، به مقدار زیادی قطع است ، بلکه به همین جهت ، به جهت در دست نداشتن وسایل بیان قرن بیستمی ، روابط تك تك ایرانیان با یکدیگر قطع است ، و روابط واحدهای مختلف اجتماعی با یکدیگر قطع است ، و وسایل طرح مسائل و حل مسائل در زبان فارسی‌موجود نیست. خلاصه‌تر، درمورد بسیاری مسائل ، ملت ایران در حال حاضر لال است.

مثالی از خارج

اجازه بدهید یك مثال کوچك و پیش پا افتاده از کشور دیگری بیاورم تا این مسئله روشن شود . در زبان انگلیسی کلمه «منجمنت» هست که البته کلمه‌ای است قدیمی ، و قرنها در معنای خود که کم و بیش «اداره» است به کار برده شده است . در دهه‌های اخیر امریکائیها توجه خاصی به اداره و تنظیم ونظارت دستگاههای‌بزرگ صنعتی و اقتصادی کردند ، روشهای نوینی ابتکار کردند، وسایل جدیدی برانگیختند، وتدبیرهای نوینی بکاربردند.

از روز اول طبیعتاً برای این کارها کلمه «منجمنت» را به‌کار میبردند، ولی به تدریج که در این رشته اکتشاف واختراع وابتکار میکردند همه این اکتشافات واختراعات و ابتکارات در کلمه «منجمنت» گنجانیده میشد، برآن، «بار» میشد، به آن اضافه میشد. تا کار به آنجا رسید که کلمه «منجمنت» علاوه برمعنای قدیم خود معنای «هنر اداره دستگاههای بزرگ با تدابیر مخصوص» را پیداکرد، که علاوه برتوسعه فراوان، در دانشگاهها هم به تدریس آن پرداختند.

بعد، فرانسویان به تدریج با این هنر آشنا شدند و خواستند آن را در کشور خود به کار برند. این مسئله پیش آمد که آن را به زبان فرانسه چه بنامند. اگر میخواستند کلمه «منجمنت» را مستقیما به فرانسه ترجمه کنند و کلمه فرانسوی «اداره» را به جای آن به‌کاربرند به هیچوجه وافی به مقصود نمی‌بود. «اداره» در زبان فرانسه معنای ساده و قدیمی داشت که مردم عادی ناگزیر آن را میفهمیدند.

و نکته باریك اینجاست که خواهش میکنیم به آن توجه دقیق فرمائید. چون تحول مربوط به معنای جدید «منجمنت» در امریکا صورت گرفته بود، گوش‌امریکایی همینطور که به تدریج با آن آشنا شده بود، با آن

«رشد ونمو» کرده بود ، با آن « بزرگ » شده بود. ولی چنین تحولی در فرانسه انجام نگرفته بود . معنای جدید « منجمنت » در فرانسه غریبه بود ، وبرای این «غریبه» میبایستی اسمی پیدا کرد که به وسیله آن غریبه را شناساند.

راه حلی که بالاخره فرانسویان پیدا کردند این بود که همان کلمه آمریکائی « منجمنت » را به کار ببرند. بنده با این انتخاب و با این تصمیم نه ابراز مخالفت میکنم و نه موافقت . حتی بعیدنیست که «آکادمی‌فرانسه» بالاخره در این کار دخالت کند و یك کلمه فرانسوی را برای این معنا بر گزینند. شاید هم کلمه « منجمنت » در فرانسه بماند ، و این نه اولین باری است که کلمه‌ای از انگلیسی وارد فرانسه میشود ، و نه اولین باری که از فرانسه کلمه‌ای وارد انگیسی میشود.

ونکته باریك دوم اینجا است. اگر فرانسویها کلمه « منجمنت » و یك کلمه فرانسه به جـای آن را انتخاب نمیکردند ، رابطه ملت فرانسه با قرن بیستم از لحاظ هنر «منجمنت» قطع میشد و قطع میماند . یك وسیله قرن بیستمی ، یك ابزار مـوثر و مفیـد دنیای معاصر ، یا از امکانات ملت فرانسه به کلی خارج میماند ، و یا آن را به کار میبردند ولی درباره آن لال میماندند و اسمش را نمیدانستند ، مثل ما قبل از اینکه کلمه «مشروطه» را

اختراع کنیم.

مثبت و منفی

ملاحظه میفرمائید که وقتی میگویم رابطه زبان فارسی با دنیای حاضر به مقدار زیادی قطع است منظورم چیست ، و توجه میفرمائید که چنین قطع رابطه‌ای چه بحران خطرناکی به وجود میآورد.

اولین قدم در راه رفع بحران ، عینا مثل اولین‌قدم در راه درمان یك بیماری ، آگاهی به آن و وقوف به میزان اهمیت آن و خطرهای ناشی از آن است . میدانیم چقدر بیماریها تشدید شده و به وخامت رسیده ، فقط به این جهت که بیماربه‌آن توجه نکرده و وقعی به‌آن ننهاده است.

و اما اقدامات عملی که برای رفع بحران لازم است ، آن هم مثل درمان یك بیماری ، بردو نوع است:

۱ـ اقدامات مثبت

این اقدامات از یک طرف خیلی بدیهی و روشن و معلوم است ، و از طرف دیگر انجام همین اقدامات بدیهی و روشن و معلوم ، به هیچوجه آسان نیست وتکاپو وتلاش مداوم وسرسختانه چندین ساله لازم دارد. خلاصه

اینکه در هررشته‌ای باید متخصصین با صلاحیت گرد هم آیند وبا همکاریهای دو دسته متخصص دیگر، یکی کسانی که فارسی خوب میدانند و به امکانات آن وقوف دارند، و دیگر یك عده زبان شناس ، تعبیرها و واژه‌های رشتهٔ خود را تعیین وتدوین کنند . شاید این برنامه بزرگ ملی را درچارچوب فرهنگستان فعلی بتوان انجام داد و شاید تاسیس فرهنگستان‌ها و انجمنهـای جدیدی لازم به نظر برسد. به هرحال‌فارسی‌دانان و زبان‌شناسان‌این‌فرهنگستان حتما باید به دنبال‌کارهای درخشان‌مرحوم دهخدا ومرحوم دکتر معین (که بی‌شك از بزرگترین خدمتگذاران ایران معاصرند) مطالعات عمیقی نیزدرباره دستور زبان فارسی و هرچه دقیق‌تر کردن فارسی گوئی و فارسی‌نویسی‌انجام دهند . ترکیب کلام (سنتاکس) و دقت آن ، به اندازه خود کلمات و دقت آنها ، در بهره گیری از زبان موثر است، و زبان‌فارسی‌ازاین جهت نیزتکلیفش روشن‌نیست.

۲ـ خودداری از اقدامات منفی

سرگنده ، اقلاً درحال حاضر، زیرلحاف است، و واجب‌تر و فوری‌تر و حیاتی‌تر ازشروع اقدامات مثبت، خودداری ازاعمال منفی است. و ازخدا پنهان نیست ، از شما چه پنهان ، یکی ازانگیزه‌های بنده در رقمی کردن‌این

سطور ، وحشت روزمره و روزافزونی است که ازمشاهده این اقدامات منفی عارضم میشود.

باز هم با مراجعه به همان مثال بیماری و درمانی ، برای درمان یك بیمار مسلول ، مهمتر ازآوردن پزشك و فراهم کردن دوا ، نینداختن او در حوض درفصل زمستان است ، واینکه اصرار نورزیم که حتما درآن حال میخچه پایش را عمل کنیم، واینکه چون فیلم خیلی خوبی‌میدهند او را در وسط تب به تماشای فیلم خوب ببریم...

یا اینکه بفکر بیفتیم ریه‌ی آلوده‌اش را ازسینه‌اش درآوریم وخوب بشوئیم وتمیز کنیم و بچلانیم و دوباره سرجایش بگذاریم.

۳

می‌خواهید زبان فارسی را بکشید؟

براثر انحطاط چندین قرنی جامعه ایرانی و عقب افتادگی ملت ایران از قافله تمدن و دانش جهانی ، زبان فارسی دچار ضعف و فقر وحشتناکی شده است و وسایل طرح و بیان عوامل و مسائل زندگی امروزی را ندارد .
این بحران زبان فارسی خطرات زیادی برای ملت ایران

به وجود می‌آورد و به همین جهت باید هرچه زودتر و هرچه سریعتر نواقص زبان فارسی را رفع کرد.

متاسفانه درحال حاضر نه فقط کوشش اساسی برای رفع این بحران نمیشود ، بلکه ، درست برعکس، عده‌ای به وسایل مختلف با هوسرانیها و ندانم کاری‌های خود بحران را بیخود و بی‌جهت تشدید میکنند و به آن دامن میزنند .

از این هم بدتر و بالاتر ، این هوسرانیها و ادا و اصول و قر و اطوار به طوری توسعه روزافزون می‌یابد، و به اندازه‌ای وسایل مختلف برای بروز و ظهور پیدا میکند ، که زبان فارسی حتی اگر گرفتار بحران فعلی نیز نمی‌بود ، باز به خطرمیافتاد ، تا چه رسد به حال حاضر.

برای اینکه طبیعت این هوسرانیها وبدعتها وانحراف اصولی آنها روشن شود باید به دو تا از خواص زبان که باهم تضاد دارند ودائما با یکدیگر درکشمکشند، وتحول و ثبات زبان درحقیقت معدل آنها است توجه دقیق شود:

۱ـ زبان وسیله ارتباط افراد است. به این عنوان، زبان باید هرچه روشن‌تر ، هرچه دقیق‌تر ، و هرچه رساتر باشد. ایرانیها با زبان‌فارسی (وفرانسویان با زبان‌فرانسه، و ژاپونیها با زبان ژاپونی) باید رابطه هرچه کاملتری با یکدیگرداشته باشند ونیات خود را هرچه جامع‌تر وهرچه

مانع‌تر ، با سرعت و با ایجاز ، برای یکدیگر بیان کنند.

زبان هرقدر این نقش را بهتر و کاملتر انجام دهد زبان بهتر و کاملتری است . مبالغه نیست اگر بگوئیم از نظری ، از نظر حفظ ارتباط کامل بین افراد یك ملت و یا کلیه ملل و افرادی که به یك زبان تکلم میکنند ، ایده‌آل اینست که این وسیله ارتباط ، دست نخورده و محکم و پابرجا بماند وتغییری نکند، تا رابطه بین افراد دربهترین شرایط ممکن تحقق یابد.

۲- ولی میدانیم که چنین ثباتی میسر نیست. زبان موجود زنده‌ای‌است که رشدمیکند، نمومیکند، احتیاجات تازه پیدا میکند ، و در نتیجه تحول مییابد. کافی است به ساده‌ترین نوع این احتیاجات و تحولات که پیدا شدن ابزار و آلات جدید در جامعه است توجه کنیم . وقتی فرستنده تلویزیون‌درایران‌ایجاد میشود و ایرانیها تلویزیون در خانه خود نصب میکنند و برنامه‌ها را تماشا میکنند ناگزیر باید اسمی برای این آلت جدید پیدا کنند . این اسم را در مورد تلویزیون که از خارج آمده است میتوانیم با اقتباس کلمه خارجی بگذاریم (همچنان که کرده‌ایم) و یا یك مترادف فارسی برای‌آن پیدا کنیم.

قطع رابطه ایرانیان

نتیجه فوری ورود کلمه « تلویزیون » به زبان‌فارسی و اضافه شدن آن به زبان فارسی ، یك نوع انقطاعی در روابط بین ایرانیان است. براثر این ورود و این‌افزایش، بلافاصله ایرانیها به دو دسته تقسیم میشوند ، آنها که میدانند تلویزیون چیست ، و آنها که نمیدانند تلویزیون چیست. ازنظری ، چنان‌که گفتم ، این انقطاع قابل‌تاسف است ، وکاش پیش نمی‌آمد ، ولی از طرف دیگرمیدانیم که اگر بخواهیم ملاحظه ثبات زبان را بکنیم وهیچوقت انقطاعی در ارتباط مردم به وجود نیاوریم ، نتیجه عکس میگیریم ، و انقطاعی از نوع دیگر به وجود می‌آوریم که به خود ارتباط زبانی لطمه میزنیم . به عبارت دیگر، اگر نخواهیم کلمه « تلویزیون » (و یا مترادف فارسی آن) وارد زبان فارسی شود باید یکی از دو کار را بکنیم : یا باید اصلاً از ورود تلویزیون به ایران جلو گیری کنیم ، وبدیهی است که چنین منعی چه نقصی در زندگی‌ایرانیها به وجود می‌آورد ، و یا اسمی روی تلویزیون نگذاریم و آنوقت ایرانیها وقتی میخواهند از تلویزیون صحبت کنند بگویند « اون چیزه دیگه ... » « اون یارو ... » ، « چی‌چیز ... » ، « چیز ... » ونظائر آن ، یعنی درحقیقت ایرانیها در مورد تلویزیون وسیله ارتباط نداشته باشند ،

لال باشند و با اشاره و کنایه صحبت کنند.

ملاحظه می کنید که چه‌نقض‌غرضی میشود. بنابراین ناگزیر، هر وقت احتیاج جدیدی پیش می‌آید، هر وقت وسیله تازه‌ای درجامعه پیدا می‌شود، هروقت فکرتازه‌ای، طرح تازه‌ای، اختراع و ابتکار تازه‌ای پیدا می‌شود، باید آن را اسم‌گذاری کرد. و به همین ترتیب نیز هست که قالب فکرها، یعنی دستور زبان و جمله‌بندی، طی دهه‌ها و قرون تحول می‌یابد تا قدرت بیان و حمل و نمایش پدیده‌های جدید را پیدا کند و حفظ کند. و همین بحران زبان فارسی که پیشتر به آن اشاره شد چیزی‌نیست جزهمین عقب افتادگی از قافله تمدن دنیا، یعنی طی قرون اخیر وسایلی دردنیا پیدا شده است، فکرهائی به عرضه وجود آمده است، اکتشافات و اختراعاتی به عمل آمده است که ملت ایران از آنها بی‌بهره مانده، واین بی‌بهره‌گی در زبان فارسی منعکس شده است. ولی حالا که این نکته روشن شد باید یك بار دیگر به اصل حفظ ارتباط بین افراد ملت ایران توجه دقیق بکنیم، و هیچوقت فراموش نکنیم که فقط در مواقعی حق داریم دراین ارتباط، انقطاع ایجاد کنیم، که لازم باشد، که به آن احتیاج داشته باشیم. درغیراین صورت، ارتباط افراد ملت ایران به وسیله زبان یك عامل مقدس است که باید نهایت احترام را به آن

بگذاریم و روز بروز در تحکیم و استواری آن بکوشیم.

عقل و جنون

از عرصه ملی و مصالح ملی گذشته، فقط دیوانگان ممکن است بی خود و بی جهت در روابط خود اختلال وتشتت ایجاد کنند. فرض کنید که هوشنگ وپرویزومحمود وعلی باهم رفیقند وباهم معاشرت دارند. یك روز، ناگهان، پرویز هوس کند که هوشنگ را داریوش صداکند. آخر چرا؟ مگر کسالت داری؟ اولین نتیجه داریوش صدا کردن هوشنگ اینست که سه نفردیگرحیران وسرگردان یکدیگر را نگاه می کنند وتازه وقتی شوخی خنك وهوس بیجای پرویز روشن شدبازهم اگر به این شوخی واین هوسبازی ادامه داد همیشه یك حالت ابهام واختلالی بین آنها خواهد ماند. البته همین عمل ممکن است درشرایطی لازم شود. مثلا چهار رفیق به مهمانی می‌روند و به عللی می‌خواهند هویت هوشنگ درآنجا پنهان بماند. چهار نفر باهم قرار می گذارند درمهمانـی هوشنگ را داریوش صدا کنند. برای زمان معینی، ودرمکان معینی، این‌عمل انجام می گیرد و به مقصود هم می‌رسند. حتی بعدها ممکن است با این خاطره «داریوش» شوخی هم باهم بکنند. همه اینها کارهای منطقی و عاقلانه‌ای است، ولی به هوس بی‌مقدمه

و بیجهت اولیه پرویز ، نامی جزدیوانگی نمیتوان داد.

و همین اصلی که در معاشرت خصوصی جاری است در «معاشرت ملی» نیز جاری است . مردم باید تکلیفشان را با کلمات وجملات بدانند.

و این تازه در وضع عادی است که زبانی سالم وکافی ودرست باشد ، تا چه رسد به زبان فارسی درحال حاضر ، که هزاران احتیاج لازم و فوری و حیاتی دارد، و این احتیاجات رفع نمیشود ، سهل است ، عده‌ای برآشفتگی بازار میافزایند . انسان بی‌اختیار به یاد قصه ملانصرالدین میافتد که سرندی را سرچوبی کرده بود و میچرخاند ، و در این بین بند تنبانش باز شده بود وتنبان نقش زمین شده بود . عابری گفت : «ملا ، عورتت را بپوشان» و ملا جواب داد : «کو فرصت؟!»

نکته جالب و تماشائی ، هوسهای مختلف و رنگا-رنگی است که به دنبال آنها به زبان فارسی «سیخونك» زده میشود، وجالبتر اینکه صاحبان این هوسها با یکدیگر دعوا هم دارند و هرکدام خود را محق میدانند ودیگران را تکفیر میکنند. واینجا به ذکر چهار دسته اکتفا میکنیم.

شراب و باده

برای اینکـه مطلب روشن شود بایـد قبلاً اشاره

کوتاهی به یك اصل اساسی زبان ، ویك قاعده کلی زبان شناسی بکنم ، و آن اینست که یکی از شرایط اصلی بهره گیری از هرزبانی ، « علم » بودن کلمات معینی‌است برای اشیاء و مفاهیم معین . مثلاً با اینکه ما در فارسی چندین کلمه (البته با تنوعاتی در درجه و نوع معنا) برای شراب داریم از قبیل می ، باده ، نبیذ ، خمر ، و غیره ، کلمه شراب است که برای این معنا « علم » است ، واین علم بودن کلمه « شراب » تکلیف ایرانیان را روشن میکند که مطالب خود را در این باره با دقت و وضوح بیان کنند . هرقدر تعداد کلمه‌ها و تعبیرهای « علم » در زبانی بیشتر وکاملتر باشد ، ارتباط بین افراد بهتر و کاملترانجام میگیرد ، وهمین بحران وفقر زبان فارسی که ازآن بحث میکنیم در بسیاری موارد معنایش این نیست که برای اشیاء یا مفاهیم در زبان فارسی کلمه‌ای نباشد و یا نتوان کلمه‌ای از ریشه‌های فارسی ساخت، عیب کار آنجا است که برای این اشیاء و مفاهیم ، کلمه و تعبیری « علم » نشده است.

بنابراین این منتهای ندانم‌کاری و گناهکاری است که حتی به « علمهای » موجودی نیز که داریم لطمه بزنیم و آنها را از « علم » بودن بیندازیم ، و زبان فارسی را با این کارها به ابهام و اختلال بکشانیم.

و عملاً هم شما چه فکر میکنید درباره کسی که

خانه‌اش آتش گرفته باشد و به آتش نشانی تلفن کند و بگوید: «اخگر به سرایم افتاد!»؟ فقط دیوانه ممکن‌است چنین کاری بکند، و خانه این دیوانه خواهد سوخت، زیرا مامور آتش‌نشانی چنین حرفی را شوخی تلقی‌خواهد کرد. منتها خطر در اینست که دیوانگی کسی که «اخگر به سرایش‌افتاده» ممکن‌است سبب‌شود خانه‌های‌همسایه‌ها نیز بسوزد.

حالا نگاهی به چند دسته از این «اخگر به سرا افتاده‌ها» و «سرند برسرچوب کرده‌ها» بیندازیم:

۱ـ شکارچیان عربی

یك عده دو پا در یك کفش کرده‌اند که به خیال خودشان «کلمات‌عربی را از زبان‌فارسی بیرون بریزند»، و دائماً مثل شکارچیان پراشتیاق کمین کرده‌اند که هرجا دستشان رسید «کلمات عربی» را به تیر کین بزنند.

چطور باید به این اشخاص حالی کرد که کلماتی که بیش از هزار سال است ایرانیها با تلفظ خاص‌فارسی و با معنای خاص فارسی به‌کار میبرند، و با آن شعر گفته‌اند و نثر نوشته‌اند و نامه نوشته‌اند و در آشپزخانه و رختخواب و بیرونی و اندرونی و ده و شهر و خیابان و جنگل و کوه و دشت با آن افکار و نیاتشان را بیان

کرده‌اند عربی‌نیست ونمیتواند عربی باشد. وهمه زبانهای بزرگ دنیا با چنین ترکیبی درست شده است: انگلیسی از یونانی و لاتین وفرانسه وآلمانی و اردو وخدا میداند چند زبان دیگر، و فرانسه همینطور ، و ایتالیائی همینطور و خود عربی همینطور. درست برعکس ، هرچه زبانی به طرف توسعه و گسترش و کمال رفته است از زبانهای دیگربیشتر کمك گرفته‌است بیشتربه طرف‌توسعه و گسترش وکمال رفته است.

اگر «صاحب» و «صندوق» و «آدم» و «صنعت» عربی‌است، پس «صاحبخانه» و «صندوقچه» و «آدمیزاد» و «صنعتگر» چیست؟ عربی است ، یا فارسی ؟ و اینها را هم باید از زبان فارسی اخراج کنیم یا نگاه داریم؟

ولی عجیب است که یك نوع کوری و کری در «شکارچیان عربی» هست که نمیخواهند و نمیتوانند به این بدیهیات توجه کنند ، و به علت همین کوری وکری است که غالباً به کارهای خنده‌داری دست میزنند.

اولین مثال را مخصوصاً از زمان گذشته میزنم که گمان نظر خاصی به معاصرین نرود . در زبان فارسی کلمات «اجازه» و «مجاز» و «جواز» و نظایر آن را داریم که هرایرانی متوسطی معانی آنها را میداند و این کلمات برای آن معانی علم است.

سی چهل سال قبل مقامات دولتی آمدند و گفتند الله ولله راه ندارد، «اجازه» و «جواز» عربی است و باید از زبان فارسی‌اخراج شود ویك کلمه «فارسی‌سره» جای آن را بگیرد. این در زدند، آن در زدند، و کلمه «پروانه» را پیدا کردند.

با ظهور کلمه «پروانه» مردم کلی تفریح کردند و راجع به بال و پر پروانه، و شمع و پروانه دهانها تا بناگوش بازشد. طبیعی بود، زیرا با تحولات زبان فارسی کلمه پروانه به معنای «اجازه» از رواج افتاده بود. ولی خوب چاره نبود. «پروانه» را دولت میداد، وتا نمیگفتند «پروانه» دولت پروانه نمیداد.

اینجا معذرت میخواهم و باید نکته دیگری راکه مربوط به زندگی اجتمـاعی ما است تذکر دهم، و آن روحیه «خان حاکمی» است که در بسیاری از ما هست و مخصوصاً اگر زوری و قدرتی پیدا کنیم دیگر حقی و امتیازی برای کسی قائل نیستیم. آن «خان حاکمی» که هوس میکند به جای «اجازه» و «جواز» بگوید «پروانه» اصلاً به زبان حال میلیونهـا ایرانی کوچکترین اعتنائی ندارد که میگویند: «آقاجان، زبان ما مگر از اموال تست که به میل خودت تغییرمیدهی؟ پدر ومادرم ومحیطم و مدرسه‌ام به من یاد داده‌اند درمورد مفهوم معینی بگویم

«اجازه» و «جواز» ، و این در اعماق روح من و مغز من جای گرفته و جزء زندگی منست ، زبان منست . تو حق نداری به من تجاوز کنی و زبان مرا با هوس خودت تغییر دهی».

و باز ، حاشیه در حاشیه ، باید این خاصیت زبان را تذکر دهم که مثل سیاست ، در عین حال که عده‌ای متخصص دارد ، متعلق به همه هم هست . صلاحیت و تخصص هیچ سیاستمداری ، هیچ وزیری ، هیچ صاحب مقامی ، نمیتواند حق رای دادن و حق عقیده داشتن را از افراد عادی کشور بگیرد . عده معینی کشور را اداره میکنند ولی همه حق مشارکت دارند . در مورد زبان هم همینطور است ، و هیچ متخصص زبانی ، و هیچ صاحب مقامی ، حق ندارد به کشاورزدستور دهد که مثلاً ازامروز به جای «ارباب» بگو «دارنده» و به جای رعیت بگو «کارنده».

تك تك ایرانیها نسبت به زبان فارسی حقی دارند که سلب شدنی نیست.

بگذریم ، کلمه «پروانه» ابداع شد و مردم روی اجبار آن را به‌کار بردند . ودرنتیجه ، این وضع خنده‌دار به میان آمده است که در یك مورد ، به مردم زور گفته‌اند و کلمه «پروانه» را به آنها تحمیل کرده‌اند ، و در تمام

موارد دیگر، کلمات «اجازه» و «مجاز» و «مجوز» وجود دارند و درمکاتبات دولتی هم به‌کار میروند!

و حالا جست بزنیم به زمان حال و کار خنده‌دار مشابهی که دارد انجام میگیرد.

«وسایل‌ارتباط جمعی» را (که خود داستان جالبی دارد ولی اینجا فرصت گفتگودرباره آن نیست) ترجمه کرده‌اند به «رسانه‌های گروهی». باز هم این رساله گنجایش ندارد که بحث کنیم «رسانه‌های‌گروهی» معنای «وسایل ارتباط جمعی» را میدهد یا نه (که به هیچوجه نمیدهد). برای تسهیل بحث فرض میکنیم که «رسانه‌های گروهی» عیناً و کاملاً معنای «وسایل ارتباط جمعی» را میدهد.

تازه چرا این تعویض را انجام دهید؟

کلمه «وسیله» را میخواهید از زبان فارسی تبعید کنید؟ که ایرانی دیگر حق نداشته بگوید «وسیله دارم» یا بپرسد «وسیله داری؟»

یا کلمه «ارتباط» را میخواهید از فارسی بیرون کنید؟ که ایرانیها دیگر نگویند «فلانی با فلانی ارتباط دارد» یا «مربوط» است؟

یا کلمه «جمع» را میخواهید محکوم به اعدام کنید؟ که یك ایرانی دیگرنگوید «دیشب جمعمان جمع

بود» ، یا «پولت را جمع کن» ، یا «چرا حواست جمع نیست؟»

و اگر این کارها محال است (گذشته از اینکه ظلم است و بیحساب است و بی منطق است) و قرار است کلمات «وسایل» و «ارتباط» و «جمع» در زبان فارسی بمانند، پس دیگر ترکیب «وسایل‌ارتباط جمعی» چه گناهی کرده است؟

به دیوانگی ماند این داوری!

۴- شکارچیان فرنگی

عده‌ای عزم خود را جزم کرده‌اند که زبان فارسی را از کلمات فرنگی «پاك» کنند و بنابراین تیر و کمان بدست، منتظر موقعیت‌مناسبی‌هستند تا «تلفن» و «تلگراف» و «اتومبیل» و «رادیو» ونظایر آن را به دیارعدم بفرستند.

تنها دلخوشی که شکارچیان فرنگی برای ما دارند اینست که با اینکه فکر و حرفشان خیلی نامربوط است ، به نامربوطی شکارچیان عربی نیست.

توضیح میدهم:

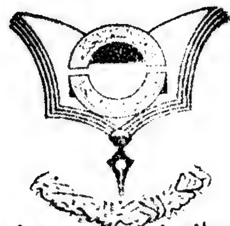
هیچ مانعی نمیداشت که موقعی که تلگراف و اتومبیل و نظایر آنها به ایران وارد میشد فرهنگستان یا مقامات دولتی‌یك کلمه مترادف‌فارسی‌برای‌هریك‌میساخت،

مثلاً تلگراف «دورنویس»، تلفون «دور گو»، اتومبیل «خودرو» و از این قبیل. مردم این اشیاء و این مفاهیم را با این کلمات میشناختند و با همین‌ها رفع احتیاج میکردند.

ولی کسی این‌کار را نکرد، وحالا تلگراف وتلفون و اتومبیل برای فارسی زبانان «علم» شده است، در ذهنشان‌جای گرفته‌است وبه محض اینکه بگوئید «اتومبیل» یا «تلفون» هرفارسی زبانی بلافاصله معنا را درك میکند.

آیا این درست است، آیا این‌منطقی‌است، آیا این منصفانه‌است که درزبانی که این‌همه کلمه وتعبیر کسردارد، نقص دارد، وباید سالها کوشش وتلاش کرد تاآنهارا پیدا کرد و در اذهان مستقر کرد، همین تعداد کلمات معین و بجا و علمی (به فتح هاول) را نیز که دارد متزلزل کنیم یا دور بریزیم؟ میدانید این میلیونها مغزایرانی چقدرباید نیرومصرف کنند تا «تلفون» را ازیاد ببرد ومثلاً «دور گو» را جایگزین آن سازد؟

وتازه چرا؟ چه مانعی داردکه این اشیاء وادوات در زبان فارسی همان اسمی را داشته باشند که دربیست یا سی زبان دیگر دارند؟ و میدانید که این کلمات متعلق به هیچیك ازاین زبانها نیست (درحالی‌که حقیقتاً واصولاً جدا جدا متعلق به تك تك این زبانهـا است) میدانید که



تلگراف و تلفون و تلویزیون مرکبند از پیشوند یونانی «تله» به معنای «دور» و کلمات «فون» و «گراف» و «ویزیون» که دوتای اولی یونانی است و به ترتیب به معنای «صدا» و «نگارش»، و سومی لاتین است و به معنای «دید»، و همینطور است همه کلماتی ازاین قبیل.

پس چه فکر کنیم درباره این ملل اروپای غربی که همه این اختراعات و اکتشافات از آنها است وهمه را به زبانهای یونانی و لاتین اسم گذاری کرده‌اند و در صدد برنیامده‌اند دنبال کلمات فرانسه یا انگلیسی یا ایتالیائی بگردند؟

۳ـ شکارچیان تعجب

این دیگر مربوط به یك سلسله انحرافات روانی عمومی بشری است که آثار آن در همه جامعه‌ها ودر همه تاریخ دیده میشود. خلاصه اینکه افرادی هستند که ازاینکه مردم را متعجب کنند، به هروسیله‌ای و به هرعنوانی، کیف میکنند. یا با پوشیدن لباسهای خاص، یا با حرکات و اطوار غیرعادی، یا دروغهای شاخدار، یا به هروسیله دیگری. برعکس شکارچیان عربی و شکارچیان فرنگی که میخواهند کلمات به خیـال خودشان عربی و فرنگی را بکشند «شکارچیان تعجب»، مثل شکارچیان پروانه‌ها،

« تعجب » جمع میکنند ، « تعجب » را انبار میکنند.

مثلاً درمورد زبان که مورد بحث ما است دراواخر دوران انقلاب فرانسه وقبل ازحکومت ناپلئون، جوانهائی درفرانسه ومخصوصا پاریس پیدا شدندکه علاوه براینکه لباسهای عجیب و غریب میپوشیدند ، حرف « ر » را در کلمات میانداختند و تلفظ نمیکردند . و گاه و بیگاه چه مطلب مورد بحث عجیب بود و چه نبود ، میگفتند «انکوایابل»، که درحقیقت میبایستی بگویند «انکروایابل» یعنی « باور نکردنی » ، ولی حرف « ر » را میانداختند . به همین جهت هم این جوانان در تاریخ فرانسه به « انکروایابلها » ملقب شده‌اند.

کسالت است دیگر ، کاریش نمیتوان کرد.

یکی از انواع این کسالت ، آوردن کلمات دوراز ذهن وقلمبه است، چه در گفته و چه در نوشته، که همیشه در کشور ما بین « دانانماها » شیوع داشته است .

توجه شما را جلب میکنم که این‌نوع ازاین‌مرض، صفت مشخصه‌ای دارد که نشان میدهد مبتلایان به آن در سرحد جنونند.

توضیح میدهم:

زبان وسیله ارتباط بین افراد است ، و بنابراین وقتی کسی زبان میگشاید یا قلم به دست میگیرد ، قاعدتاً

میخواهد مطلبی را اطلاع دهد ، خواه این اطلاع یك مسئله روزمره باشد ، یا یك حالت روحی ، یا یك مسئله علمی یا هرچه،

آنوقت چه باید فکر کرد درباره کسی که در این ارتباط ، در این اطلاع ، کلماتی میگذارد که میداند ، یا امیدوار است ، یا اقلا حدس میزند که طرف صحبت او نمی‌شناسد و نمیداند ؟ این آدم در حقیقت از یك طرف قصد ارتباط نشان میدهد و از طرف دیگر ، خودش مانع ارتباط میشود وارتباط را قطع میکند.

فقط دیوانه ممکن‌است چنین رفتاری داشته باشد.

چنان که عرض کردم شکارچیان تعجب همیشه در ایران زیاد بوده‌اند ، و دوران معاصر نیز از آنان خالی نبوده است . ولی مثل اینکه طی یکی دو سال اخیر زاد و ولد زیاد کرده‌اند وعده‌شان با تصاعد وحشتناکی رو به ازدیاد میرود.

همین چندی پیش بود که برای اولین بار به کلمه «جستار» برخوردم . قدرت خدا را در تنوع مخلوقاتش تحسین کردم وبااینکه از ریخت کلمه وسیاق عبارت معلوم بود که از ریشه «جستن» است برای اطلاع به فرهنگ مراجعه کردم . دیدم دو معنا برای آن ذکر شده است :
۱ــ بحث . ۲ــ مبحث.

حالا به پیچ و مهره جنون کسی که «جستار» در گفته ویا نوشته‌اش میآورد توجه فرمائید.

اکنون مدتی است ، و مخصوصا از پایان جنگ جهانی، که تحقیقات علمی درجامعه‌های پیشرفته‌به صورت یك فعالیت اساسی اجتماعی در آمده ، و در حالی که سابقاً دانشمندان در کنج اطاقها ولابراتوارهای کوچکشان به‌کاوشهای علمی‌میپرداختند حالاچه دولتها وچه موسسات بزرگ وسایل کافی وکامل در اختیار دانشمندان میگذارند تا غالباً به صورت دسته جمعی به مطالعه و تحقیق وکاوش بپردازند . کافی است به عنوان نمونه یادآور شوم که دست‌یابی به نیروی اتم و مسافرتهای فضائی نتیجه چنین کاوشهائی است . برای این نوع تحقیق در زبان انگلیسی کلمه «ریسرچ» علم شده است و در زبان فرانسه کلمه «رشرش» که هردو از ریشه یك لغت لاتین است . این دو کلمه از قدیم الایام در این دو زبان بوده وبه هیچ‌وجه دور از ذهن نیست . منتها در سالهای اخیر معنای جدید هم به آن اضافه شده ، به آن «بار» شده است.

این درست از مواردی است که عرض کردم. زبان فارسی کسر و نقص دارد و باید کلمه‌ای برای این معنا پیدا کرد و مخصوصاً ، مخصوصاً علم کرد.

تا زمانی که این کار انجام نگرفته هرنویسنده‌ای

تا گزیر باید با کلمه و تعبیری که به نظر خودش این منظور را بهتر برساند از این مفهوم یاد کند. مثلاً خود بنده از ایام تحصیل، کلمه «کاوش» را در این مورد به کار برده‌ام به طوری که درذهن خودم، کاوش برای «ریسرچ» علم شده است، بدون اینکه چنین خود پسندی داشته‌باشم که انتخاب خود را انتخـاب فارسی زبانان تلقی کنم. هروقت کلمه‌ای برای این مفهوم «علم» شد با کمال میل، وبا سپاس فراوان، آن را قبول خواهم کرد.

ولی خوب، هر کسی سلیقه‌ای دارد. نویسنده دیگری ممکن است «پژوهش» را مناسب‌تربداند، دیگری «تحقیق» را سومی «جستجو» را...

ولی به هرحال انتخاب بین همینها است، یعنی بین کلمات رایج فارسی که معنای تحقیق و کاوش را میرساند. حالا اگر کسی «شکارچی عربی» است بسیار خوب، «تحقیق» و «تفحص» و کلمات دیگری را که از ریشه عربی است کنار بگذارد، و ازبین «کاوش» و «پژوهش» و «جستجو» و کلمات دیگری که قطعاً هست وفعلاً یاد من نیست یکی را انتخاب کند.

چقدر جنون می‌خواهـد که کسی همه این‌ها را کنار بگذارد، برود عقب، بیاید جلو، و بگوید: جستار. در حالی که «جستار»، آن طور که مرحوم معین

میگوید ، به معنای « بحث » و « مبحث » است ، وچندان معنای کاوش و پژوهش هم نمیدهد!

هنوز از خماری « جستار » بیرون نیامده بودم که چند روز قبل یکی از دوستان ازمن پرسید:

ـ چالش یعنی چه؟

به تصور اینکه عوضی شنیده‌ام پرسیدم:

ـچی‌چی یعنی چه؟

دوستم جواب داد:

ـ چالش . چ ، الف ، لام ، شین.

تعبیری راکه معمولاً برای اعلام جهلم به‌کارمیبرم به زبان آوردم و گفتم:

ـ غافلم.

معلوم شد این کلمه را در مقاله‌ای خوانده و از سیاق عبارت حدس میزند به معنای درگیری و مبارزه باشد .

به خانه که رسیدم به سرعت به سراغ فرهنگ معین رفتم (خدا مزارش را نور باران کناد ، والا تکلیف من با این « جستاریان چالشگر! » چه بود ؟) وحالا ملاحظه کنید که کار جنون به‌کجا میکشد.

فرهنگ معین پنج معنا برای چالش ذکر میکند ، به این ترتیب (معانی را عیناً نقل میکنم):

۱ـ رفتن با ناز و خرام.

۲ـ رفتار از روی کبر و غرور.

۳ـ جولان.

۴ـ مباشرت ، جماع.

۵ـ زد و خورد ، جنگ و جدال.

می‌بینید؟

از همین دو تعبیری که فرهنگ معین ذکر میکند ، یعنی «زد و خورد» و «جنگ و جدال» بگیرید، وبروید تا درگیری ، منازعه ، مبارزه ، کشمکش ، گلاویزی، و خدا میداند چند تعبیر دیگر ، که هر کدام عیناً و با دقت معنای معین و دقیقی را میدهد.

آقای نویسنده همه اینها را ول میکند و می‌رود به سراغ چالش، که ضمناً معنای نازوخرام وجماع هم‌میدهد!

یعنی با این «جستار» (نخیر ، بنده هم راه افتادم!) نه فقط حرف دقیق‌تری نزده ، معنای کاملتری تحویل نداده ، بلکه دقت و شمول کلمات رایج موجود را نیز از دست داده است.

خدا جمیع مرضای اسلام را شفا عنایت فرماید.

۴ـ قمپزوها و قردارها:

ظاهراً ممکن است شباهتها و نقاط مشترک زیادی

بین « قمپزوها و قردارها » و « شکارچیان تعجب » به نظر برسد ، ولی حقیقت اینست که در نیت اولیه شان تفاوت اساسی دارند.

«شکارچیان تعجب» کیفشان به همان حیرت و سر-گشتگی است که میخواهند در طرف ایجـاد کنند ، در حالی که قمپزوها و قردارها در حقیقت میگویند : «بدان و آگاه باش که من خیلی‌مهمم!» ویا «من‌خیلی‌حکایت‌دارم!»

یکی از بهترین نمونه‌هائی که در ادبیـات فارسی میتوان از «قمپزو» ها آورد ، « دره نادره » است. خلاصه اینکه در دوره‌ای که پیچیده نویسی خیلی باب شده بود و عربی آوردن در کلمـات هنر بزرگی محسوب میشد، آقای محمد مهدی استرآبادی با نوشتن « دره نادره » در حقیقت اعلام داشت : « از همه‌تان میتوانم پیچیده‌تر بنویسم، و از همه‌تان عربی بیشتر بلدم » !

بازهم این سـؤال مطرح میشود که چه لطفی دارد آدم مطلبی بگوید ، و کیف کند که مـردم نمی‌فهمند چه میگوید !

ولی لطف کار « قمپزوها و قردارها » در وسعت میدان جولانشان، و تنوع وسایلشان است، به طوری که غالباً قمپزشان وقرشان ملازمه با نفهمیدن طرف ندارد، و به نیشی و نشگونی قناعت میکنند.

دو نمونه از قمپز و قر را که اخیراً دیده‌ام بعنوان نمونه نقل میکنم:

یکی اینکه چندی پیش در مقاله‌ای، نویسنده‌ای « که » را به معنای « بلکه » آورده بود. مثلا عوض اینکه بگوید « اجاره خانه‌ها نه فقط ارزان نشده، بلکه گران شده » میگفت: « اجاره خانه‌ها نه فقط ارزان نشده، که گران هم شده است. »

میدانیم که « که » درزبان فارسی مصرفهای مختلف دستوری ومعانی گوناگون دارد. یکی از این معانی، البته، « بلکه » است.

ولی نکته‌ای که نویسنده قمپزو و قردار این مقاله نمیخواهد به آن توجه کند اینست که یکی از لوازم کمال هر زبانی، دقت کلمه‌ها و جمله بندی‌های آنست. ما در زبان فارسی برای سه مفهوم مختلف ،کلمه واحد « شیر » را داریم . این قابل تاسف است ، ولی چاره‌ای نیست . ولی مسلم اینست که خیلی‌بهتر میبود اگر آن حیوان درنده یك اسم میداشت ، وآن مایع شیرین اسمی دیگر ، و آن وسیله آبکشی اسمی دیگر . همچنان که برای دقت زبان فرانسه ، بهترمیبود کلمه « اوت » به هردو معنای «میزبان» و « مهمان » نمی‌بود ، و فعل « اپرانــدر » به معنای هم « یاددادن » و هم « یاد گرفتن » نمیبود . همه زبانها ازاین

نواقص دارند.

ولی این‌دیگر وحشتناك است که با کشفی‌یااختراعی این عیب رفع شود ، ولی آدمی بگوید الله ولله من همان وضع مبهم را ترجیح میدهم .

پیدا کردن کلمهٔ «بلکه» برای آن معنای خاص «که» پیشرفتی‌است برای زبان فارسی. قدم‌مهمی‌است‌برای‌اینکه فارسی روشن‌تر شود ، دقیق‌تر شود، رساتر شود.

یعنی چه که قمپز در کنیم و قر بدهیم که ما این معنای «که» را میدانیم، وبه جای « بلکه » ، «که» بیاوریم و جمله را مبهم و دو پهلو کنیم؟

مورد دیگر این بود که نویسنده‌ای برای تابلو و فیلم و نظایر اینها ، صفت « موفق » را می‌آورد. « فلان تابلوموفق‌است » وفلان ماجرا ازفلان فیلم موفق نیست ».

این چه قری است؟ این چه قمپزی است ؟

چه مانعی دارد بگوئید « نقاش درساختن این تابلو موفق شده » یا « فیلمساز در ارائه این ماجرا موفق نشده است »؟ یا « این تابلو خوب ساخته شده » یا « خوب از آب درآمده » .

« موفق » شدن یا نشدن تابلو یا فیلم چه زیبائی خاصی دارد، چه معنائی را دقیق‌تر میکند، چه کمالی می‌آورد، که قاعده و قانون و ناموس زبان فارسی را

بهم میزنید و «موفق» را برای غیر ذیحیات صفت قرار میدهید؟ برای این که مترادفی برای «سوکه» و «رئوسی» فرانسه و «سکسس» و «سکسسفول» انگلیسی پیدا کنید؟

وقتی زبانی برای معنائی و مفهومی کلمه و تعبیر دارد، که دیگر نباید تعبیر خارجی را ترجمه مستقیم به‌آن زبان کرد.



اینها است تیرهای بلائی که از آسمان هوسرانیها، خود پسندیها، ندانم کاریها و احیاناً غرض ورزی‌ها و کینه‌توزیها برتن رنجور زبان فارسی میبارد.

و اینها که ذکر شد قطره‌ای از دریا بود، من حتی یکهزارم از نمونه‌های موجود را نیاوردم، و حتی یك پنحم از نمونه‌هائی را که قصد داشتم بیاورم نتوانستم. حقیقت اینست که بنده کمتر در عمرم چنین کوششی در ایجاز و اختصار کرده‌ام تا مطلبی مهم وحیاتی را درقالب رساله خیلی کوتاهی جای دهم. آنچه آمد نمونه‌هائی از انواع کلی صدماتی بود که در حال حاضر به زبان‌فارسی وارد میآید.

آیا کسانی که‌این‌صدمات‌را واردمی‌آورند، میدانند

در چه راهی قدم برمیدارند ؟ آیا وقوف دارند که این کوشش آنها فرقی ندارد با آنکه کوشش کنند ایرانیها را در چهار گوشه دنیا متفرق و پراکنده کنند به طوری که هرایرانی درخارج‌برد صدای دیگری‌باشد؟ آیا میدانند کوشش آنها کوشش در قطع رابطه ایرانیان با یکدیگر، کوشش در قطع رابطه ایرانیان با دنیا ، کوشش در قطع رابطه هرایرانی با خودش است؟

آیا اینهـا توجه دارند که علاوه برمسائل کلی و اساسی، زبان وسیله روزمره‌کار مردم و زندگی‌مردم‌است، و اینها با شکارها و قروغمزه‌هاشان کار و زندگی مردم را مختل میکنند؟

آیا اینها توجه دارند که تك تك ایرانیها به زبان فارسی حق دارند ، و هرایرانی این حق را در دامان مادر و با یادگرفتـن زبان فارسی کسب کرده ، و هیچکس نمیتواند و نباید این حق را نادیده بگیرد ، و به هوس و میل خود به آن تجاوز کند؟

این گناه است، این‌جنایت است که مغزهای‌ایرانیها را موشهای آزمایشگاهی تلقی کنیم و هررطب و یا بسی را به آنها سوزن بزنیم.

۴

پارسی را ساز و برگ دهیم وجهان بگشائیم

قریب سه قرن ، از زمان لوی چهاردهم تا جنگ جهانی دوم ، زبان فرانسه بردنیا حکومت کرد. مذاکرات بین‌المللی به زبان فرانسه انجام میگرفت ، قراردادها و عهدنامه‌ها به فرانسه نوشته میشد ، اصطلاحات علمی و ادبی غالباً از فرانسه اقتباس میشد . فرانسه ، زبان بزرگ

و «شیك» دنیا بود . فردریك پادشاه پروس «ولتر» را به دربار خود میخـواند ، و کاترین امپراتوریس روسیه «دیدرو» و سایر نویسندگان و هنرمندان فرانسه را زیر حمایت خود میگرفت. دربسیاری‌دربارها مکالمات روزانه به فرانسه انجام میگرفت ، واعیان و اشراف وبرجستگان همه کشورهای دنیا فرانسه یاد میگرفتند و فرانسه حرف میزدند و حتی در زبان مادری خود کلمات فرانسه به‌کار میبردند . با اینکه در قسمت اعظم این مدت کشور ما با مغرب زمین رابطه‌ای نداشت وفقط ازاواسط قرن نوزدهم آمد و شدی بین ایران واروپا شروع شد ، آثاراین نفوذ جهانی زبان فرانسه در زبان فارسی فراوان‌است. مرسی، پالتو ، مانتو ، اتومبیل ، اتوبوس ، وال (پارچه)، شیك، ژرسه (پارچه) ، و دهها کلمات فنی یا جاری دیگر . در بعضی موارد هم کارهای با نمکی کرده‌ایم : مثلاً کلمه «ژیله» را روسها از زبان فرانسه گرفته و ازآن «ژیلتکا» ساخته بودند ، و ما «ژیلتکا» را گرفته‌ایم وازآن «جلتقه» ساخته‌ایم ، و «فیل‌دکس» را ، به عللی که بدیهی است، «فیل دوقز» کرده‌ایم . وهمین روزها هم عده‌ای میگویند فلان چیز «انترسان» است ، یا فلان‌آدم «سمپاتیك» است، گذشته از اینکه عده‌ای میگویند «من به این مطلب خیلی انترسانم» ، و «فلان شخص خیلی سمپاتی است»!

این مثالها به نوبه خود نشان میدهنـد که چگونه زبانها در تماس با یکدیگر مثل ظروف مرتبطه‌اند. ولازم و غیرلازم ، درست و غلط ، و مستقیم و غیرمستقیم در یکدیگر تأثیر میکنند . « هلو » هم که از ایران به اروپا رفته و به همین جهت در زبان لاتین « پرسیکا » نام گرفته، به فرانسه « پش » شده است و به انگلیسی « پیچ » ، و « الکحل » هـم که به زبان عربی از ایران به اروپا رفته است، درفرانسه «الکل»شده‌استودرانگلیسی«الکوهول».

هفت خوان یك زبان

به هرحال، طی‌همین مدتی که زبان‌فرانسه جهانگیر بود پیشامدهائی برای زبان انگلیسی میشـد که مقدمات سیادت آن را فراهم میکـرد. قبل از هرچیز ، انقلاب صنعتی در انگلستان شروع شد و بدین ترتیب این کشور مبدأ وگاهواره‌دنیای‌جدیدشد. با شیوع‌افکار آزادیخواهی، تشکیلات سیاسی انگستان نیز به طور روز افزونی مورد تقلید و اقتباس کشورهای مختلف قرار گرفت . توسعه بازرگانی انگلیس ، زبان انگلیسی را به چهار گوشه دنیا برد ، و ایجاد « کولونی‌های » انگلیسی به معنای واقعی کلمه ، یعنی انگلیسیانی که در سرزمین‌هـای دور دست مستقر شدند و « اهل » آنجا شدند ، قرارگاهها و دژهای

تازه‌ای برای زبان انگلیسی به وجود آورد: آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزیلند.

این مقدمات چنان بود که وقتی درپایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا نه فقط به عنوان فاتح بزرگ جنگ، بلکه به عنوان مقتدرترین و پیشرفته‌ترین دستگاه اقتصادی و صنعتی دنیا، و مجهز به کاملترین آزمایشگاهها و آخرین اکتشافات و اختراعات بشری (نیروی اتمی، «کاردانی» (نوهو)، و بعداً مسافرتهای فضائی) ظاهر شد، ناگهان زبان انگلیسی قدمهای غول آسائی برداشت و زبان بی‌رقیب بین‌المللی شد.

در نتیجه این تحولات، امروزه زبانهای انگلیسی و و فرانسه از کاملترین زبانهای قرن بیستمی هستند که همه حرفهای قرن بیستمی را به وسیله آنها میتوان گفت وشنید. البته منظور این نیست که زبانهای دیگری نیستند که ازاین موهبت برخوردار باشد. طی دو سه قرن اخیر آلمان یکی از مراکز تفکر و کاوش اروپا بوده و به همین جهت زبان آلمانی نیز زبان مجهزی است، وهمچنین زبان ایتالیائی. ولی حقیقتا از این چهار زبان که بگذریم فاصله‌ها ونواقص رو به ازدیاد میرود، و بین این چهار زبان نیز انگلیسی و و فرانسه وضع ممتازی دارند.

بنابراین زبانهای فرانسه و انگلیسی را میتوان در

حال حاضر بهترین نمونه‌های تحول و توسعه زبان دانست، که زبانی چگونه از صورت « زبان محلی » به صورت « زبان ملی » در می‌آید ، و چه راه تکاملی می‌پیماید تا « زبان تمدن » میشود.

برای ما که بیش ازهزار سال است زبان ملی داریم آنچه می‌تواند جالب و آموزنده باشد مرحله تحول از«زبان ملی » به «زبان تمدن » است. و در این مرحله، در مورد زبانهای فرانسه و انگلیسی ، ملاحظه می‌کنیم که درست است پیشرفت‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی این دو کشور در اشاعه و تحولات زبانشان تاثیرداشته است ، ولی آنچه واقعاً زبان آنهـا را «زبان تمدن» کرده ، و از آن یك ابزار کامل قرن بیستمی ساخته است ، عامل دیگری است. این عامل اینست که طی سه چهارقرن اخیر هرچه پیشرفت در رشته‌های مختلف علمی و فکری در دنیا شده ، یا به زبان فرانسه بوده ، یا انگلیسی (یا آلمانی یا ایتالیائی) و یا ، اینجا را به دقت توجه فرمائید ، دراین زبانها منعکس شده ، به لباس این زبانها در آمده ، و مورد استفاده قرار گرفته است . بذری که درایتالیا ، یا لهستان ، یا دانمارك، یا احیاناً چین و هند ، پیدا شده ، با کم و بیش فاصله‌ای در «مزرعه زبان فرانسه» کاشته شده و در میان بذرهای نو و کهنه مزرعه فرانسه نشو ونما یافته ، بذرهای جدیدی

به وجود آورده ، و همین‌طور تا آخر . و همین‌طور در مورد زبان انگلیسی یا آلمانی.

درست در همین مرحـله است که کمیت ما لنگ است. یعنی ملت ایران مدت چندین‌قرن هم ازقافله دانش جهان دور بوده و هم خود در زمینه‌هـای علمی فعالیتی نکرده ، و در نتیجه زبان فارسی ناقص و معیوب شده، و حتی ازبعضی جهات انحطاط یافته است.

بنابراین وظیفه دشواری که اکنون در پیش داریم اینست که راهی را که زبانهای کم و بیش کامل امروز به تدریج و طی چند قرن پیموده‌اند ، ما به سرعت طی چند سال بپیمائیـم و زبان خـود را به صورت یك ابزار قرن بیستمی درآوریم . ملاحظه میفرمائید ازاین جهت‌هم زبان عرصه‌ای‌است مثل صنعت، مثل‌علوم، مثل سازمان‌اجتماعی وسیاسی و نظایر آن.

دو راه متضاد

اتفاقاً در این مورد ، یعنی درچگونگی پیمودن این راه ، زبانهای فرانسه وانگلیسی میتوانند با وضع خاصی که دارند نمونه‌های خوبی برای ما باشند وما را دریافتن یك روش صحیح برای انجام تحولات لازم زبان فارسی یاری کنند.

این وضع خاص از این قرار است که زبانهای فرانسه و انگلیسی با دو روش به‌کلی متضاد، راه تحول و توسعه وتکامل را پیموده‌اند، وبا توجه به اینکه زبانهای دیگرنیز روشی بین این دوقطب داشته‌اند، مطالعه این دو قطب متضاد امکانات مختلف را به ما نشان میدهد.

«ریشلیو» وزیر بزرگ فرانسه در سال ۱۶۳۵ یعنی سیصد و چهل سال قبل آکادمی فرانسه را تاسیس کرد، و از آن تاریخ تاکنون این آکادمی پاسدار زبان فرانسه بوده است و در مورد هر تعبیر یا هرشیوه جدیدی، هر۔ تحولی، هرابتکاری، حکم داده و حکمش غالباً از طرف نویسندگان ومردم رعایت شده است. البته آکادمی چوب و چماقی ندارد و هرفرانسوی میتواند هرچه بخواهد بگوید و بنویسد، ولی صلاحیت وحیثیت آکادمی فرانسه درجامعه فرانسه چنان است وعشق‌پرستایشی که فرانسویان به زبانشان دارند چنان، که آکادمی توانسته است وظیفه پاسداری خود را طی این سه قرن ونیم انجام دهد.

درست برعکس فرانسه، انگلیسی «آزادترین» زبان دنیا است. قید وبند وملاحظه‌ای درکارنیست وهرانگلیسی هرطور بخواهد میگوید و مینویسد. برای جلو گیری از هرسوء تفاهمی باید فوراً توضیح دهم که از این آزادی

همیشه به قصد تسهیل کارها و توسعه معانی استفاده شده است ، نه اینکه یك انگلیسی برود و مترادف « جستار» و « چالش » را زیر ستونهای « یورك » یا « برج لندن » پیدا کند ومثل‌چماق‌به سرمردم‌بزنند. مثلاً وقتی‌طی‌جنگ گذشته آلمانها با بمباران شدیدی شهر«کاونتری» را با خاك‌یکسان کردند فعل و مصدر « توکاونترایز » اختراع شد ، یعنی « شهری را با بمباران مثل کاونتری ویران کردن » ، و یا امریکائیها وقتی‌یك حزب طی انتخابات هرچه حزب دیگر وعده داد او هم وعده داد از تعبیر عامیانه « می‌تو» ، یعنی « من هم همین‌طور » تعبیر ریشخند آمیز « می‌توئیسم» را درست کردند، یعنی، به‌فارسی «من‌ـ هم‌ـ همینطوریسم» و ازاین قبیل. چنین ابداعاتی در زبان فرانسه نه‌کسی میکند ونه تقریباً ممکن است.

و هردو زبان فرانسه و انگلیسی با این دو روش متضاد ، به منتهای توسعه و کمال رسیده‌اند.

اکنون ما به کدام یك از این دوطریق بهتر و زودتر میتوانیم به مقصود برسیم وتحولات‌لازم را در زبان‌فارسی انجام دهیم؟

فوری و فوتی

با اینکه استدلالات مختلفی میتـوان در این مورد

کرد دو دلیل بدیهی کافی است که طریق صحیح را به ما نشان دهد .

۱ـ لزوم حداکثر سرعت ـ احتیاج ملت ایران به یك زبان کامل توسعه یافته ، خیلی شدید و فوری است ، وبرای رفع چنین احتیاج شدید وفوری نمیتوان به انتظار اقدامات فردی و بدون الزام نشست.

۲ـ خطرات اختلاف سلیقه ـ اختلاف سلیقه واقعاً یك امر شخصی است و مخصوصاً وقتی صاحبان سلیقه اشخاص با صلاحیت و واردی باشند ، چگـونه میتوان حکمی بین آنها کرد؟ اگر برای «ریسرچ» یك نفر کلمه «پژوهش» را بهتر دانست و یك نفـر کلمه «کاوش» را ، چگونه بین این دو تعبیر انتخاب کنیم؟ تنها راه عاقلانه و عملی اینست که صاحبان این دو سلیقه با سی، چهل، پنجاه همکار و «هم‌صلاحیت» وهمدرجه وهمشان بنشینند و رأی دهند و به‌قول معروف «قال را بکنند» .

به‌هرحال به‌نظر حقیر بنده این‌طور میرسد ، و اگر چنین سیاست وچنین روشی مورد قبول قرارگرفت، وظیفه صریحی که «ریشیلو» برای آکادمی فرانسه معین کرد ، کار ما را خیلی روشن و بدیهی میکند. مأموریت مستقیمی که «ریشیلو» بآکادمی‌فرانسه‌داد این‌بود که بنشینند و«دیکسیونر زبان‌فرانسه» را بنویسند. این درست احتیاجی است که ما داریم . یعنی یك عده آدم با صلاحیت باید بنشینند و

«فرهنگ زبان فارسی» را بنویسند.

خوشبختانه دراین‌مورد دوتن ازبزرگترین ایرانیان معاصر زمینه کار را به بهترین وجهی‌فراهم کرده‌اند. آثار مرحوم دهخدا وفرهنگ مرحوم دکترمعین هردو «فرهنگ زبان فارسی» است، منتها «فرهنگ زبان فارسی دیروز» یا اگر بخواهید «فرهنگ زبان فارسی تا امروز». آنچه اکنون ما به‌آن احتیاج داریم «فرهنگ زبان فارسی‌امروز و فردا» است.

و توجهتان را جلب میکنم که این یك کار دائمی است، نه اینکه یك باراین فرهنگ نوشته شود و درموزه اشیاء عتیقه حفظ شود. از روزی که آکادمی فرانسه تاسیس شده این آکادمی مرتباً مشغول نوشتن «فرهنگ زبان فرانسه» است، و هرچند سال یك بار چاپ جدیدی در میاید، متضمن تحولات جدید، تغییرات جدید، اضافات جدید، و خلاصه، قدمهای جدیدی که زبان فرانسه در راه توسعه وتکمیل برداشته است. واین درست‌کاری‌است که ما باید بکنیم.

با توجه به رابطه نزدیك زبان با کلیه رشته‌های علوم و ادبیات و هنر این را هم به سرعت میگویم و رد میشوم که بیست وهشت سال پس‌از تاسیس آکادمی‌فرانسه، «کولبر» وزیر فرانسوی «آکادمی نگارشها و ادبیات» را برای مطالعات تاریخی و باستان شناسی تاسیس کرد، و

بازهمین «کولبر» سه سال بعد «آکادمی علوم» را تاسیس کرد. و «آکادمی هنرهای ظریفه» نیز که سابقاً به طور متفرق وجود داشت درسال ۱۷۹۵ ازنقاشان وپیکره‌سازان و گراور سازان و موسیقی دانان تشکیل شد، و در همین سال نیز «آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی» تاسیس‌یافت، و این آکادمیها مجموعاً «انستیتو دوفرانس» را تشکیل میدهند که در حقیقت عالیترین مرکز و مرجع علمی و ادبی و هنری فرانسه است. در رساله دیگری که نگارنده تحت عنوان «تصویر ایرانی فردا» نوشته‌ام لزوم ایجاد و مرکز کاوش را تذکر دادم که خوشبختانه این روزها خبرهای خوبی در این باره به گوش میرسد. یکی از راههای‌انجام این‌منظور، همین‌جمع شدن همه‌این‌فعالیتها، همه این‌فرهنگستانها، زیریك سقف وهمکاری نزدیك‌آنان با یکدیگر است.



بدین‌ترتیب یك فرهنگستان‌با صلاحیت، با همکاری اشخاص با صلاحیت در هررشته‌ای، زبان فارسی را به سوی تکامل خواهد برد.

ولی معنای ایجاد چنین فرهنگستانی به هیچوجه

محرومیت ایرانیها از حقی که به زبانشان دارند نیست. نه فقط همه نویسندگان و روزنامه نگاران و شاعران و ادیبان و نظایر آنها، بلکه هرفرد ایرانی حق اظهار نظر و عقیده، و مشارکت در این امر مهم ملی دارد.

نکته باریك

منتها اینجا نکته هم مهم و هم باریکی پیش میآید که یکی از انگیزه‌های اساسی نگارنده در رقمی کردن این سطور بود، و خیلی ممنون میشوم اگر توجه دقیق به آن بشود.

زبان وسیله ارتباط افراد در جامعه است. ما با فارسی نان میخریم و وام میگیریم و خانه میسازیم و از خبرهای داخل و خارج مطلع میشویم و شیمی و فیزیك میخوانیم و از درد دل یکدیگر مطلع میشویم واظهارعشق میکنیم و خدا میداند چندکار.

این وسیله ارتباط را، این سیم تلفن را، علامتهای این سیستم تلگراف را، نمیتوان ونباید عبث عبث مختل کرد، قطع کرد، به ابهام انداخت، به اشکال انداخت. جامعه و هرکار اجتماعی به دنبال چنین اختلالی، مختل می‌شود و احیاناً فلج میشود.

کسانی که با مطبوعات خارجی سرو کار دارند

میدانند که درچه مطبوعات فرانسه (که صاحب با انضباط‌ترین زبانها هستند) وچه درمطبوعات‌انگلیسی (که‌صاحب آزادترین زبانهـا هستند) هروقت کلمـه‌ای که به نوعی تازگی دارد در مقاله‌ای ذکر میشود ، حتماً وسط «گیمه» و یا با حروف دیگری است ، و بلافاصله توضیح کامل و کافی درباره آن داده میشود ، و احیاناً تا پایان مقاله چند باردیگر توضیحات اضافی داده میشود. معنای‌این « گیمه» یا تغییرحروف خلاصه اینست که «خواننده، خیلی‌معذرت میخواهیم ، خیلی باید ببخشید ، برای ادای معنائی که میخواهیم ارائه دهیم کلمه دیگری نیست ، میدانیم که این تعبیر جدید برای شما تازگی دارد ، باید خیلی ببخشید ، توجه بفرمائید ، معنای این کلمه اینست ... »

اینست احترام به زبان ، اینست احترام به مردم ، اینست احترام به زبان مردم، اینست احترام به حقوق‌مردم.

مخصوصاً، مخصوصاً، در « وسایل ارتباط جمعی» که اسمش رویش است، حتماً این نکته باید رعایت شود، و حتماً نبـاید کسی را که میخواهد اخبـار کشور را بخواند ، یا اوضاع پرتغال را ، یا یك مقاله بهداشتی، با سلیقه‌های لغتی و زبانی و حتی انشائی شخصی به زحمت بیندازیم.

دو نمونه

حتی کلمه‌ها و تعبیرهائی که معناشان کم و بیش معلوم است اشکالاتی ایجاد میکنند . مثلاً اخیراً دیده‌ام کلمه «گردهم‌آئی» در مطبوعات به کار برده میشود . در زبان فارسی برای تعبیرات کنفرانس ، کنگره ، میتینگ به معنای تجمع و مذاکره . ومیتینگ به معنای تظاهرات سیاسی ، جا خالی است ، و با تفاوتهای جزئی و کلی که بین‌این تعبیرات هست باید برای هریك مترادفی در زبان فارسی پیدا کنیم . علاوه براینکه ممکن است ابداعات و اختراعاتی خودمان بکنیم ، زیرا هدف ما پیروی تعبدی از زبان‌های خارجی‌نیست ونمیتواند باشد. «گردهم‌آئی» که اکنون به‌کار میبرند به جای کدام تعبیرخارجی است، یا علامت کدام مفهوم ایرانی است ؟ وبه هرحال خواننده ازکجا نیت نویسنده را درك کند؟

دوست عزیز وارجمندم آقای دکتر سمسارمیگفتند کلمه «چالش» راکه بنده خودم نخوانده وفقط ازدوستی شنیده بودم و مورد بحث قرار دادم نویسنده در معنای «چلنج» انگلیسی آورده است . این که دیگرشاهکاراست و بدتر از بدتر . ملاحظه کنید ، در زبان انگلیسی معنائی هست که هیچ کلمه جاری فارسی مترادف آن نیست . به عبارت دیگر ، مغز ایرانی متوسط از این معنا خالی

است ، و نزدیکترین ترجمه‌ای که از آن میتوان به فارسی کرد چیزی است از قبیل « مبارز طلبی » . آقای نویسنده میرود یك لغت دور از ذهن و متروك را به جای مفهومی میگـذارد که اصلاً در زبان فارسی رایـج نیست ! حالا خواننده از کجا این معنای فی‌بطن‌الشاعر را بفهمد معلوم نیست . دود از مغز برمیخیزد.

بنابراین حتماً ، حتماً باید مطبـوعات را ، رادیو را ، تلویزیون را ، و حتی کتابهای عمومی را از این ابداعات و من درآوردیها وابتکارات (چه خوب وچه بد. اینجا مسئله آشنـائی مطرح است نه چیـز دیگر) دور نگاهداشت.

برای اینکه سوء تفاهمی پیش نیایـد (و با اینکه این مطلب را قبلاً با ذکر خواص و محسنات اختراعات و اکتشافات نویسندگان و شاعران روشن کرده‌ام) تایید می کنم که‌اینجا منظورم ازابداعات وابتکارات، اختراعات و اکتشافات عادی و طبیعی نویسندگان نیست و بدیهی است که این نه فقط ازحقوق بلکه از وظایف نویسندگان است. منتها، نکته اینجا است، این اکتشافات واختراعات چنان است که خواننده وقتی خوانـد به خود میگوید : « به به ، چه خوب گفت، عجب تعبیرشیرینی (یا دلنشینی، یا پرمعنائی) آورد» ، نه اینکه یا عصبانی شود و یا با

عجله خودش را به کتاب لغت برساند.

مشارکت

به هرحال، برگردیم به دنباله صحبت، و آن اینست که علاوه برفرهنگستان (یا فرهنگستانها) همه نویسندگان، همه شاعران، همه ادیبان، وهمه مردم ایران باید در این امر مهم ملی شرکت کنند. کتاب بنویسند، مجله منتشر کنند، دور هم جمع شوند و بحث کنند. حتی خیلی مفید خواهد بود که در همین مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، که اصلشان باید از این ابداعات درامان بماند، ستونهایی وساعاتی به بحث زبانی اختصاص یابد. کارهای فرهنگستان، یا پیشنهادات هرفردی و هر-جمعی، مورد مذاکره وتفحص وانتقاد قرار گیرد.

فقط وقتی کلمه‌ای یا تعبیری از این مراحل گذشته و مدت کافی به وسیله ستون مخصوص مطبوعات یا هر-نشریه و رساله دیگری (اساسی‌ترین سند در این باره، طبیعتاً، فرهنگ زبان فارسی است که فرهنگستان تدوین میکند) به اطلاع مردم رسید، و مردم با آن آشنا شدند وبا آن خو گرفتند، میتوان مصرف عمومی و روزمره آن را شروع کرد.

تا چنین روزی وانجام چنین شرایطی، نویسندگان

حتماً باید این رعایت را بکنند، واین احترام را به حقوق مردم بگذارند، که معناها و مفهومهای امروزی را که مترادف‌مستقیم ومستقل در زبان‌فارسی‌ندارد، با نزدیکترین کلمات آشنا، وحتی به‌کمك جمله‌ها و توضیحات، ادا کنند، واین خود خدمت بزرگی به پیشرفت زبان‌فارسی است که قبل از «علامتهـا» یعنی «کلمه‌ها»، معناها و مفهومهـا در مغزها جا گیرد و زمینه را برای ورود لغتها آماده کند.

فارسی را دوست داشته‌باشیم، به‌آن عشق‌بورزیم، به آن احترام بگذاریم، و به آن کمك کنیم.

فارسی را نیرومند کنیم، به آن ساز و برگ دهیم، بسیجش کنیم.

دنیای‌بزرگی، پرشگفتی، لذت‌بخشی، حیات‌بخشی درمقابل ما است.

فارسی را مثل شمشیر برایی به دست بگیریم با آن جهان بگشاییم.

۵

چیزهایی که خدا خوشش می‌آید

در مواردی توصیه میکنیم: «این کار را در راه رضای خدا بکن»، و در موارد دیگری میگوییم: «خدا از این‌کار خوشش نمی‌آید».

این هردوتعبیرحاکی ازیك نوع دلیل مطلق است، آنچنان مطلـق که دلایل احتمالی دیگر را تحت الشعاع

قرار میدهد واز اهمیت میاندازد . کسی که در راه رضای خداکاری میکند، همه عوامل دیگر را به دست فراموشی میسپرد ، و فقط به خدا میاندیشد و به رضایت خدا ، و کسی که از کاری خودداری میکند به این علت که معتقد است خدا از آن خوشش نمی‌آید، همه عوامل دیگر را، از قواعد و رسوم گرفته تا منافع یا احساسات شخصی ، کنار میگذارد ، وپرهیز میکند از کاری که موردپسند خدا نیست .

صفات عالیه اخلاقی چنین حالی دارند وبه خودی خود و بالاستقلال خوبند ، صرف نظر از کسانی که به آنها متصف هستند و مـواردی که به کار برده میشوند . راستی و شجاعت صفتهای خوبی هستند ، و خوبی این صفتها هیچ ربطی ندارد به اینکه دوست ما راستی کرده یا شجاعت‌به خرج‌داده یا دشمن‌ما وآیا راستی وشجاعت به نفع ما تمام شده است یا به ضررما.

خدا از راستی و شجاعت خوشش می‌آید . خدا، عقل کل و علم مطلق ، منبع و میزان همه خوبیها، ومنبع و میزان همه زیباییها . خدا ، که از حب وبغض ما خالی است ، که سود جوئیها و جاه طلبیهای ما را در قضاوت عالیش دخالت نمیدهد ، خدا که بالای جهان است.

خدا وقتی مسجـد شیخ لطف‌اله را نگـاه میکند

خوشش می آید . واز این ساختمان ، این گنبد، ورنگهای
این کاشیها لذت میبرد . و شعاعی از نور الهی است که
بردل همه افراد بشر میتابد ، و هرامریکائی ، هرژاپونی ،
هرمسیحی ، هر بودائی ، هر کمونیستی و هرفاشیستی ،
وقتی مقـابل مسجد شیخ لطف‌الله میایستـد از این همه
زیبایی خیره میماند ، کیف میبرد.

خیلی بی منطقی میخواهـد ، خیلی کج سلیقگی
میخواهد که یك ایرانی نگاهی به مسجد شیخ لطف‌الله
بیندازد و بخودش بگوید : «اگر ما از عربها شکست
نخورده بودیم این مسجد شیخ لطف‌الله ساخته نمیشد .
پس مسجد شیخ‌لطف‌الله مظهرشکست ما ازاعراب است.»

اینکه شکست ما ازعربها یکی‌ازبزرگترین‌مصایب
تاریخ ما است هیچ شکی ندارد ، همچنـان که یکی از
بزرگترین افتخارات تاریخ ما است که از این مصیبت
بزرگ ، سربلند بیرون آمدیم و زبان وفرهنگ وآداب و
رسوم ملی‌مان را حفظ کردیم.

ولی همه اینهـا هیچ ربطی به زیبائی مسجد شیـخ
لطف‌الله ندارد.

مسجد شیخ لطف‌الله بالاستقلال و به خودی خود
زیبا است.

و خدایا ، خدایا ، چطور میتوان فراموش‌کرد که

دستهای ایرانی این کاشیها را ساخته است . مغزهای ایرانی این رنگها و این آمیختگی رنگها را خلق کرده است ، ایرانیها مسجد شیخ لطف‌اله را ساخته‌اند ، ایرانیها این زیبایی بزرگ را به انسانها هدیه کرده‌اند ، ایرانیها هستند که میتوانند نگاهی به گنبد مسجد شیخ لطف‌الله بیندازند و نگاهی به گنبد آسمان ، و فریاد شوق و غرور برآورند که گنبدی که ما ساخته‌ایم قشنگتر است.

وقتی سعدی میگوید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

این گفته زیبا است ، عمیق است ، دلنشین است. با این گفته ، بشریت غنی‌تر است تا بی‌این گفته ، و این غنا و ثروت را یك ایرانی به انسانها داده است.

چقدر یك ایرانی باید کم عقل باشد ، بی‌میزان باشد، ومثل آن اعرابی که برای رفتن به کعبه راه ترکستان را پیش گرفته بود از مرحله پرت باشد که بگوید : «کلمات « آدمی » و « شریف » و « لباس » حق نداشته‌اند وارد زبان‌ایرانیهاشوند، پس‌این‌شعر را باید دورانداخت».

شعر سعدی بالاستقلال وبه خودی خود زیبا است و پرارزش.

خدا از شعر سعدی خوشش می‌آید.

و همچنین است زبان فارسی.

زبان فارسی براثر یك‌سلسله وقایع تاریخ به وجود آمده ، غرور ملی و استقلال طلبی ایرانیان در تکوین آن دخالت داشته ، ذوق و ظرافت ایرانی در تحول آن تاثیر کرده ، و بزرگان ادب ایران آن را به قله‌هایی‌از زیبایی و کمال رسانده‌اند.

با یك زبان بد ، کم ارزش ، کم امکان ، نمیشود مثل حافظ غزل گفت ، نمیشود مثل سعدی شیرین گفت ، نمیشود مثل مولوی این دریای خروشان علم واحساس را به وجود آورد ، نمیشود مثل فردوسی کاخی چنین بلند ساخت . یك زبان بد و دور انداختنی ، چنین به شرق و غرب نفوذ نمیکند، ومرزهای‌فرهنگی‌ایران را ازاقیانوس هند تا مدیترانه نمیگستراند.

تکوین وایجاد زبان‌فارسی‌ازمهمترین وبا ارزشترین کارهایی‌است که نوع بشر روی کره زمین‌انجام داده‌است، واین‌کار مهم وبا ارزش را ایرانیها انجام داده‌اند.

زبان‌فارسی به خودی‌خود وبالاستقلال زبان‌بزرگی است .

خدا از زبان فارسی خوشش می‌آید.



آیا خوش آمدن خدا فرمول معینی دارد؟ و آیا میتوان به آن پی‌برد؟

بیاییم نظری به همین مثالهایی که از خوش آمدن خدا آوردیم بیندازیم و ببینیم میتوانیم عاملی که در همه آنها مشترك باشد پیدا کنیم؟ ازکارهایی که در راه رضای خدا میکنیم؟ یا از آن خودداری میورزیم ، تا صفات عالیه اخلاقی ، تا مسجد شیخ لطف‌الله ، تا شعر سعدی ، تا زبان فارسی ، چه رشته‌ای همه این «چیزها» را به هم می‌پیوندد؟ چه عاملی سبب میشود که این «چیزها» به‌هم شبیه باشند، وهمه تحت عنوان «کارهایی که خدا خوششی می‌آید» قرار بگیرند؟

از اولین مثال شروع کنیم . در تعریف کسی که در راه رضای خداکاری میکند گفتیم: «کسی که درراه رضای خدا کاری میکند همه عوامل دیگر را به دست فراموشی میسپرد ، وفقط به خدا میاندیشد وبه رضایت خدا».

مردی شب در خانه خود خوابیده و ناگهان به صدایی ازخواب میپرد. خوب‌گوش فرا میدهد، ومی‌بیند از اطاق مجاور صدای پایی می‌آید ، و حدس میزند که دزد به خانه آمده است . چوب دستی یا اسلحه‌ای را که احیاناً دارد برمیدارد وآهسته به طرف درمیرود ، وبه یك ضربت در را باز میکند و چراغ را روشن میکند . مرد

گردن کلفتی را می‌بیند که مشغول جمع کردن اشیاء سبك وزن و سنگین قیمت و ریختن آنها در کیسه‌ای است که همراه آورده است ، و به محض دیدن صاحبخانه کیسه را با نهایت سرعت برزمین میافکند و به صاحبخانه حمله می‌آورد .

در چنین موردی ، کارنداریم عاقبت کارچه میشود، ولی صاحبخانه منتهـای کوشش را برای دستگیری دزد وتحویل او به پاسبان ومجازات اوبه عمل می‌آورد.

حالا آمدیم و وقتی صاحبخانه در را باز و چراغ را روشن کرد ، پسر شانزده هفـده ساله ژنده پوشی را دید با صورتی رنگ پریده و گونه‌هایی تو رفته ، که از غافلگیر شدن مبهوت مانده و نمیداند چه بکند.

درچنین صورتی‌بلافاصله ازذهن صاحبخانه میگذرد که این جوان دزد ممکن است گرسنه باشد ، همچنان‌که لباس پاره‌اش شاهد فقر او است . اگر بخواهیم به زبان ریاضی‌صحبت کنیم باید بگوییم که درچنین‌حالی «صورت مسئله» فرق میکنـد با وضع دزد گردن کلفتی که کیسه دزدیش را هم همراه آورده و خوب راه و رسم دزدی را بلد است . باز هم به زبان ریاضی ، «دزد + قدت‌بدنی + تجربه دزدی + حمله به صاحبخانه» مساوی نیست با «دزد + ضعف ولاغری + سن کم + لباس پاره + بهت

از غافلگیری».

حالا آمدیم و صاحبخانه در موقع غافلگیر کردن دزد جوان، یك نوع آثار خجالت نیز در چهره او دید. بازصورت مسئله فرق میکند: «دزد + ضعف ولاغری + سن کم + لباس پاره + بهت ازغافلگیری» مساوی‌نیست با «دزد + ضعف و لاغری + سن کم + لباس پاره + بهت از غافلگیری + خجالت».

اینجا است که جمله «خدا را خوش نمی‌آید این بچه را بزنم و به پلیس تحویل دهم» از ذهن صاحبخانه میگذرد. چه بسا «در راه رضای خدا» غذایی هم به او بدهد، وچه بسا، خدا میداند، او را به عنوان مستخدم نگاه دارد واین جوان صدیقترین و فداکارترین مستخدمین شود.

نتیجه‌ای که از این تجزیه به دست می‌آید خیلی روشن و بدیهی است. هیچ «چیزی» همیشه و در همه حال خودش نمیماند. با اضافه شدن عوامل و کیفیات تازه، «چیزهای تازه‌ای» به وجود می‌آید که مطالعه تازه و قضاوت تازه لازم دارد. این «چیزهای تازه» ترکیبی هستند از «چیزهایی» ازعواملی که با پیوستن‌به یکدیگر، کم وبیش تغییرطبیعت میدهند. تغییرجنس ونوع میدهند، به معنای واقعی کلمه، «تحول» می‌یابند، «حالی‌به‌حالی»

میشوند .

و خــدا این « چیز تازه » را ، این « ترکیب » را ، این « کل » را به یك نظر می‌بیند ، و با علم وعدل‌کاملش، حکم تازه‌ای درباره این چیز تازه میکند ، و همین حکم خداوندی است که به دل انسانها راه می‌یابــد ، و آنهــا درمییابند اگرچه کنند خدا خوششش می‌آید.

تعبیرهای « ترکیب » و « کل » ما را بی‌اختیار به یاد علوم میاندازد، ومثلاً یادمان می‌آید که درشیمی، عناصری با یکدیگــر ترکیب میشوند و جسم جدیــدی به وجود می‌آورند با اوصاف کاملاً جدید و بیسابقه . با آب رفع عطش میکنیم وباغچه را آب میدهیم وآبگوشت درست میکنیم ، و میدانیــم که آب مرکب است از ئیدرژن و اکسیژن. نه با ئیدرژن میشود رفع عطش‌کرد وباغچه‌آب داد و آبگوشت درست‌کرد ، ونه با اکسیژن.

عناصری را باهم در می‌آمیزیــم و « پیل » درست میکنیم وازآن برق به دست می‌آوریم . چه شباهتی دارد برق به عناصری‌که آن را به وجود آورده است؟

و آنوقت خدا با همه عظمت و جلالش مقابل ما ظاهرمیشود ، خداکه این جهان را با « ترکیب » به وجود آورده ، خالق « ترکیب » است ، وترکیبها را به یك نظر می‌بیند و حکم میکند.

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که اقلاً در مورد دو جمله «این کار را در راه رضای خـدا بکن» و «خدا از این کار خوشش نمی‌آید»، رمز علم و عدل خدا، و یا به عبارت دیگر «فرمول خوش آمدن خدا»، همین نگاه «کلی» است که به جهان میاندازد، همین تسلطی است که بر «ترکبها»، «تحولها»، «کل‌ها» دارد.

حالا ببینیم آیا این فرمول برسایر مثالهایی که ذکر کردیم صادق است؟

مثلاً مسجد شیخ لطف‌اله.

این فرمول در می‌آید: «ایران + اسلام + شاه عباس + استاد حسین بنای‌اصفهانی + علیرضا عباسی + کاشیکاران ایرانی + کارگران ایران» (و خدا میداند چند عامل دیگر) مساوی است با چیز به کلی تازه‌ای به نام «مسجد شیخ لطف‌اله» که از بزرگترین زیبایی‌های کره زمین و از افتخارات نوع انسان است.

و زبان فارسی.

«پارسی میانه + عربی + تمدن و آداب و رسوم و فرهنگ هزار ساله ایرانیها + استقلال طلبی ایرانیها + نپذیرفتن زبان عربی + یعقوب‌لیث + رودکی + شاهان سامانی + محمـود غزنوی + عنصـری + فرخی + منوچهری + فردوسی + سعدی + حافظ + مولوی...»

(طبیعی است که چیزی مثل زبان آنقـدر عامل دارد که نمیتوان حتی یك صدم آنها را ذکر کرد) مساوی است با «زبان شیرین فارسی که یکی از بزرگترین زبانهای دنیا است و محتوی یکی از بزرگترین فرهنگهای دنیا».

و سعدی...

و هرچه بخواهید.

اینست فرمول خوش آمدن خدا.

خوش آمدن خدا در حقیقت یك نوع «تشخیص عالی» است که براساس دانایی وداد گستری و زیباشناسی قرار گرفته است. و افراد بشر به نسبتی که از دانایی و دادگستری و زیبا شناسی برخوردار باشند این تشخیص را میدهند و پی میبرند که خدا از چه چیزهایی خوشش می‌آید.

حتی‌صفات عالیه اخلاقی که مجرد هستندکاراساسی که انجام میدهند از جهت ترکیباتی است‌که در آن وارد میشوند. به صورت مجرد و بدون زمینه وشرایط معینی، نه میتوان شجاع بود و نه میتوان راست‌گفت ونه میتوان جوانمردی کرد. «واقعه‌ای» لازم است تا طی‌آن شجاعت به خرج دهیم و راست بگوییم وجوانمردی کنیم. صفات عالیه اخلاقی به هرترکیب خوبی وارد شوند آن را بهتر میکنند، به هرترکیب متوسطی وارد شوند آن را خوب

میکنند ، به هرترکیب بدی وارد شوند ازبدی آن میکاهند.

صفات عالیه اخلاقی در حقیقت نمك و فلفل این آشپزخانه بزرگی هستند که جهان نام دارد.

ویا «کاتالیزر» های این آزمایشگاه عظیم.

ونگاه خدا ، خالق وصاحب این آزمایشگاه عظیم، برهمه تجزیه‌ها و ترکیبهایی که در آزمایشگاه صورت میگیرد مسلط است و هرعنصر مجردی ، و هرترکیبی ، و هرترکیبی از ترکیبات را ، به دقت و بدون خدشه میشناسد.

و هرعنصر مجردی ، و هرترکیبی ، و هرترکیبی از ترکیبات ، در درگاه خداوندی اسمی دارد مشخص و معین و معلوم ، که حدود آن را روشن میدارد و ارزش آن را معلوم میکند.

خدا چیزها را می‌آفریند وبه آنها اسم میدهد.

* * *

لابد شنیده‌اید یا یادتان است که چندین سال قبل عده‌ای درخیابانهای تهران راه افتاده بودند وفریاد میزدند: «مرده باد فرانکو» ، و یکی از آنها نمیدانست فرانکو کیست و کجا است وچه میکند.

فقط نادانان ممکن‌است چنین رفتاری داشته باشند.

وقتی اسمی را به زبان می‌آوریم ، وقتی درباره چیزی صحبت میکنیم وحکم میکنیم ، حتماً باید آن اسم وآن چیز را بشناسیم وتعریف دقیق آن را بدانیم.

براساس همین لزوم روشن بودن تعریفها است که سقراط روش مشهورخود «مایوتیك» را ابداع کرده بود.

مثلاً مردی پیش او می‌آمد و شکایت میکرد که «زنم مرا اذیت میکند» . سقراط، به ترتیب ، سؤال‌هایی ازاومیکرد ازاین قبیل : «زن چیست؟»، «شوهرچیست؟»، «اذیت چیست؟» ... ومرد جواب میداد. درپایان‌مذاکره، با جوابهـایی که خود مرد داده بود ، یا معلوم میشد که زنش او را اذیت نمیکند ، و یا کلمه مبهم «اذیت» به طوری معنای دقیق شده بود ، و به طوری در روابط این زن و شوهر تعریف معینی پیدا کرده بود ، که خود این معنا و تعریف ، درحکم چاره‌جویی وحل مشکل بود.

نه تنهـا وقتی درباره مطلبی بحث میکنیـم ، بلکه حتی وقتی درباره مطلبی پیش خود میاندیشیم ، سعی کنیم به دقت تعریف مطلب مورد بحث یا اندیشه را بدانیم ، مخصوصاً اگر این مطلب یك موضوع مهم وعمومی باشد از قبیل «ملت» ، «زبان» ، «انسان» ، «عظمت ملی» ، «خوشبختی مردم» ، «تاریخ» و نظایر آن.

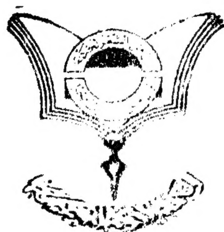
کوچکترین بیدقتی درتعریف ، ما را به بزرگترین اشتباهات در قضاوت میکشاند. عیناً مثل حرکت اهرمی، که چند میلیمتر انحراف دراین طرف ، نتیجه‌اش چند متر انحراف در آن طرف است . ویا مثلاً اگر بخواهیم در صحرایی به وسیله جهت یابی راه به شهر پیداکنیم ، نیم درجه اشتباه در مبدأ ، نتیجه‌اش چندین ده و شاید چندین صدکیلومتر در مقصد است.

روشن بین باشیم.

خدا از روشن‌بین‌ها خوشش می‌آید.

پایان

فهرست مطالب



درد اشتیاق

داستان شیـــرین و لطیف و پرمغزی
است که به زودی از
دکتر رحمت مصطفوی
منتشر خواهد شد.